

نشست بیست و سوم: تبیین: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۶)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ
ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

عنوان بحث باب بگشا بود، دق‌البابی ان‌شاءالله به خدا داشته باشیم؛ «من رفیقم ره‌گشایم باب بگشا نزد من آ». جمله‌ی پرپژواکی است که خدا در هستی‌طنین انداخته، ما شاید خیلی شنوای آن نباشیم. ان‌شاءالله که بتوانیم با کار خودمان و با تدقیق و تمرکز شنوایی مختلطی پیدا کنیم. نشست بیست و سوم هست، عنوان بحث «داشته‌ها و کارکردهای او، دید استراتژیک»، کماکان در پراتز گشاده‌ای که مثل خود هستی گشاده است، ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا را [وارسی می‌کنیم]؛ چون «او» می‌طلبد که این چنین رابطه‌ای داشته باشیم. شاید ما می‌خواستیم روابط دیگری با «او» برقرار کنیم، مناسبی، تاکتیکی، بزنگامی؛ «او» به آنها «نه» نمی‌گوید، اما «او» خودش راغب است و از ما انتظار دارد به دلیل امکانات و فرصتهایی که در اختیار ما گذاشته، با «او» جدی‌تر، صمیمانه‌تر و شفاف‌تر برخورد کنیم. سیزده جلسه‌ی اول ما یک فصل را تشکیل داد:

از آغاز تا به اینجا؛ سیزده نشست، یک فصل

آغاز از خود

نظر به پیرامون

درک و وضعیت؛ بحران رابطه با «او»

انفعال در هستی

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۱ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۸ می‌باشد.

ضرورت خروج از وضعیت

طراحی متد خروج؛ پیشاتبیین، تبیین، پساتبیین

تبیین ما؛ حرکت در میان دو مبنا: خود و «او»

دقت بر یک الگو؛ ابراهیم و «او»

در سیزده جلسه اول در پی این بودیم که ببینیم گیر اصلی وضعیتی که ما در آن به سر می‌بریم - چه فردی چه جامعه‌ی ما - چیست؟ مشکل کار کجاست؟ و چرا گلوله‌ی شفاف و انفجاری درونی تاریخ در اسلحه گیر کرده، اسلحه نه به مفهوم سخت‌افزار، اسلحه به مفهوم لوله‌های درون و پس پیشانی خودمان. به این خاطر با روش از درون به بیرون، از خودمان شروع کردیم که ببینیم مشکل خودمان چیست؟ پیرامون‌مان، حاکمیت و نهایتاً جامعه‌ی بزرگ و نسل نو. لذا ابتدا در خودمان کنکاش کردیم در درون خودمان به یک بحران و سردرگمی رسیدیم که جای ما در هستی کجاست؟ زیاده و عاریت و بار بر هستی هستیم؟ یا نه باردار هستی هستیم؟ به پیرامون‌مان نظر افکندیم؛ نیروهای فکری و سیاسی و نیروهای اجتماعی، حاکمیت جمهوری اسلامی، نسل نو و چنین دریافتیم که در مجموع از درون به بیرون خیلی خدای فعالی حضور ندارد و ما هم «او» را بر خودمان ناظر نمی‌بینیم. لذا «او» خیلی در ایران ما وظیفه‌مند و پروظیفه نیست. البته نه به این مفهوم که «او» مستقل از ما وظیفه‌ای نداشته باشد و اجرا نکند، ولی ما خیلی چیزی از «او» نمی‌خواهیم، سرش را شلوغ نمی‌کنیم، وقت از «او» نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم سر قرارمان بیاید، مشغله‌اش را زیادتر نمی‌کنیم!

این وضعیت را که درک کردیم رسیدیم به بحران رابطه‌ی ما با «او» و چون رابطه‌ی ما با «او» بحرانی‌است و «او» فعال مایشاء هستی است ما خیلی در این هستی نقشی نداریم. نمی‌گوییم بود و نبودمان یکی است، اهانت هم نمی‌کنیم، اما خیلی فعال نیستیم. در مدار تغییر و در گریدهای رو به تغییر و رو به تحول هستی نمی‌گردیم و پاگردی برای خودمان جستجو نمی‌کنیم. بنا به سنت پدران خودمان، انسان‌های ماقبل خودمان و یا هم‌عصر خودمان به این رسیدیم که بالاخره همچنان‌که در هستی کرگدنی وجود دارد، شاخ ویژه و استراتژیکی به شرایط می‌زند و بن‌بست‌ها را می‌شکند، ما هم در نوع خودمان شاخ‌های پنهانی داریم که نخواستیم از آنها استفاده کنیم. شاخ نه به مفهوم رخ‌به‌رخی آنتاگونیستی با جریان؛ بلکه به این مفهوم که با جداره‌های شبکه‌هایی که با ما برقرار می‌شود، می‌توانیم با سعی، عزم، استارت و هم‌فکری خودمان از پيله‌ها به در بیایم

و این تار عنکبوت‌های شکل‌بسته و مبدل به کریستال را بشکنیم و بتوانیم در هستی فعال بشویم.

به ضرورت خروج که رسیدیم به جامه‌دان و انبان و توشه احساس نیاز کردیم. در دنیای جدید و قدیم، در همه‌ی جهان‌ها، انسان غارنشین هم این گونه بوده که بالاخره متد، روش و یک اسبابی [برای خروج از وضعیت] وجود داشته؛ از اسباب خروج از غار بگیر تا [اسباب خروج] از شبانی به کشاورزی و از کشاورزی به صنعت و الآن هم که دوری پسامدرن است که ما خیلی طی نکرده‌ایم. سعی کردیم [برای ساختن] متدمان هم از تجربه‌ی بشر و هم از توصیه‌ی خدا و هم از تلاش خودمان استفاده کنیم؛ یک متد دست‌ساز. اصطلاحی در گذشته می‌گفتند که با بیل و فرغون خودت راه را باز کن و امکان حرکت را فراهم کن. حال ما مطلق نمی‌گوییم بیل و فرغون خودمان! تجربه‌ی پیشینیان، توصیه‌ی استاد راهنمای هستی و نهایتاً بیل و فرغون و چنگ و ناخن خودمان [دست‌مایه‌ی ما برای ساختن ابزار خروج از بحران هستند].

مقدمتاً یک متد سه‌سطحی تهیه شد که سطح اول آن، پیش‌نیاز یا «پیشاتیین» است، سطح وسیع یا مدار گسترده‌تر و پرتشعش‌تر آن، «تیین» است که الآن در آن قرار داریم و نهایتاً بینیم با این پیشاتیین و تبیین چه «پساتیین»ی را می‌خواهیم برای خودمان رقم بزنیم. در پیشاتیین با چند جلسه بحث نسبتاً تفصیلی که انجام شد و دوستان دیگر هم در تکه‌ی دوم جلسه در آن مشارکت کردند، به این رسیدیم که ما نباید حس نیروی اضافی در هستی را داشته‌باشیم. سربار هستی نیستیم، بلکه باردار هستی هستیم و می‌توانیم از وضعیت انفعالی در هستی به فعال هستی تبدیل شویم. در تبیین که حدوداً هشت جلسه‌ی اخیر را شامل شده، آمدیم به توصیه‌ی خدا عمل کردیم. به توصیه‌ای که به شکست‌خوردگان و شوک‌زدگان بعد از جنگ اُحد داشته که حالا شکستی هست به بن‌بست مرحله‌ای رسیدید، اما به هرحال امکانی برای خروج از موقعیت هست. موقعیتی که خودتان ساختید، من برای‌تان رقم نردم. موقعیت هم این بود که تصور کردند به کوچی بن‌بست آخر جهان رسیدند و دیگر راهی نیست!

«او» پیشنهاد کرد که خودتان را یک ایستگاه فرض کنید و من یک ایستگاه بزرگ‌تر و متوسط بین این دو ایستگاه قدمی بزنید و حرکتی داشته باشید و ضمن آن به حل مساله نائل خواهید شد. به اعتباری، من را مبنا بگیرید و خودتان را هم - که یک مبنای کوچک هستید - [به حساب آورید و] بین این دو مبنا، جاده‌ی عریضی است که امکان تردد برای همگان وجود دارد. ما برای اینکه بینیم این کار شدنی هست یا نه بر یک الگو دقت

کردیم: الگوی ابراهیم و «او». دیدیم که می‌شود با خدا حتی رفت و آمد کرد، گفتگو کرد و از «او» خواسته داشت و خواسته‌ی «او» را هم اجرا کرد و نهایتاً با «او» به یک پروژه‌ی مشترک رسید.

دوم فصل؛ باب بگشا

در آستانه‌ی باب با دو پیش‌فرض:

اتکاء به او

رابطه مستمر - استراتژیک

فصل دوم رسیدیم به همین آستانه‌ای که «او» می‌خواهد ما به آن نائل بیایم. «او» در جای جای کتاب تصریح می‌کند که به ما هم سر بزیند، دق‌البابی کنید، ما را به روندهای تان بخوانید، با ما غریبی نکنید، با شما هستیم و داریم تان. گفتیم باید قبل از این باب بگشا دو تکلیف روشن شود: اول اینکه آیا ایمان داریم که «او» نقطه اتکاء هست و مومنین و می‌توانیم به «او» اعتماد کنیم؟ دوم، خودمان چقدر جدی هستیم و می‌خواهیم با «او» رابطه‌ی مستمر، غیر تاکتیکی، غیر مناسبتی و درازمدت برقرار کنیم؟ برای اینکه این سیر را طی کنیم، این‌طور که درک کردیم رابطه‌ی ابراهیم با «او» و همچنین رابطه‌ی موسی با «او» دو سو دارد؛ رابطه‌ی ما هم با «او» هم دو سو دارد:

تبیین؛ دو سوی رابطه؛

((او)):

((ما)):

هستند	هستان
فعال به اندازه	فعال مایشاء
نقطه تقاضا	منشاء عرضه

گرچه که وزن دوسو یکی نیست؛ یک طرف ماییم و یک طرف «او» است. ما اهل هستی هستیم، تا وقتی که زنده هستیم؛ ولی «او» منشاء هستی است، هستی از اوست، هستان است. ما می‌توانیم فعال به اندازه باشیم، در حد مقدرات خودمان، در حد این نشست، آن نشست، این خیز و...؛ به اندازه‌ی خودمان، در حد قواره، قد، حد و مزیت‌های خودمان. طبیعتاً قد و قواره و مزیت‌ها و سرشانه‌های فعالیت ما به اندازه‌ی سایه‌های «او» نیست؛ «او» فعال بی‌محدودیت است؛ همه‌جا حاضر و لیروی کل تاریخ و کل هستی است. وجه دیگر اینکه ما تقاضا داریم، پرتقاضا هستیم - به خصوص اگر در پروژه‌ها و پروسه‌های

درازمدت و استراتژیک بخواهیم برویم، تقاضاهای مان بیشتر می‌شود. اگر ما در جا بنشینیم خیلی تقاضا نداریم، تقاضای مان ممکن است این باشد که زودتر خواب‌مان بگیرد، زودتر چرت‌مان بگیرد، خدا هم با نشستگان مسالهی جدی دارد. ولی اگر در پروسه باشیم، بحث خواب و چرت و اینها سر جای خودش است، اما اینکه گرهی گشوده بشود، پیرامونی تشکیل بشود، مسیری هموار شود، تقاضاها جدی‌تر است. به نسبتی که ما تقاضاهای مان جدی‌تر و کیفی‌تر هست، خدای کیفی را دقیق‌تر و جدی‌تر درک خواهیم کرد، جدی بودن «او» بستگی مستقیم به جدی بودن ما دارد. از پیشاتبین که باید دیدگاه‌مان را عوض می‌کردیم، جلوتر می‌آییم و به سراغ تبیین می‌رویم:

تبیین؛ در لابه لای متون:

هستی

تاریخ

ما

کتاب

برای اینکه سیری را طی کنیم، طبیعتاً نمی‌توانیم صرفاً به ذهن خودمان متکی باشیم. خودمان برای رجوع و رک و دریافت، یک مرجع هستیم؛ اما مستقل از ما، هستی هم هست، تاریخ هم هست، ما هم هستیم و کتاب آخر «او» هم هست. هستی کتاب بزرگ و لایتهای آفرینش، تاریخ هم کتاب دست‌ساخته‌ی مرحله به مرحله‌ی در حال تطور و تحول بشر - که ما هم جزء آن هستیم، خود ما، درون ما، تجربه‌ی باطنی ما و نهایتاً کتاب. [این چهار متن، متون هستند] برای برگ زدن و دقت کردن و خط کشیدن و فسفری کردن و حاشیه‌نگاری تا ان‌شاءالله در تبیین بتوانیم از آن استفاده کنیم. او تذکراهایی به ما می‌دهد؛ مثل یک مربی و استاد راهنما در ابتدای کار، وسط کار، در بریدگی‌ها، سرپیچ‌ها، سرایش‌ها، تبدالایی‌ها، در هر مرحله به ما تذکراهایی می‌دهد. در مرحله‌ی آغازین هم دو تذکره به ما می‌دهد:

تبیین؛ دو نشانه‌ی ویژه، یک روش

دو نشانه‌ی ویژه:

طبیعت؛ انسان

یکی از این دو تذکر مربوط به بیرون از ماست و یکی مربوط به خود ماست. تصریح می‌کند که در تبیین خودتان، دو نشانه‌ی ویژه را از یاد نبرید و رابطه‌ی مستمر با آن برقرار کنید: یکی طبیعت و یکی انسان. طبیعت به مفهوم سرشت هستی. خود ما هم باز جزئی از هستی هستیم، ما هم سرشت داریم، طبیعت هم سرشت دارد؛ سرشت‌ها یا با ادبیات خودش در کتاب آخر، نظر به افق، افق‌ها و کرانه‌ها و نظر به درون خودتان را از یاد نبرید. حال ما هم این‌قدر می‌فهمیم در کنار این دو نشانه‌ی ویژه، یک روش را هم به کار بیندیم، یک روشی که در مواجهه با منبع چهارم یعنی کتاب آخر هست. هستی خیلی خوانندگی نمی‌خواهد؛ تاریخ، هم خوانندگی، هم بینندگی، هم جستجوگری و هم شنوندگی می‌خواهد؛ خودمان هم که خواننده‌ی بدون کتاب خودمان خواهیم بود.

اما منبع آخر مکتوب، قابل لمس و برگ‌زدنی است، کتابتی در درون خودش مندرج دارد. ما با این کتاب بالاخره چه کار کنیم؟ الآن مدت‌هاست، می‌توان گفت دهه‌هاست که جامعه‌ی ما در مواجهه با این کتاب قفل شده، کتاب به حداقل حداقل کارایی‌های خودش رسیده که هرچه که نسل‌ها جلوتر می‌آیند، آن کارایی‌های سنتی خودش را از دست می‌دهد. مثلاً ما کودک که بودیم رسم خانواده و شاید خانواده‌های دیگر هم این بود که موقع سفر از یک حلقه‌ای حدوداً به قطر یک متر که روی آن سوره‌ی یاسین را نوشته بودند و به آن حلقه‌ی یاسین می‌گفتند، رد شویم و تصور سنتی چنین بود که با این کار، از هر اتفاقی بیمه هستیم! الآن آن حلقه‌ی یاسین در هیچ خانه‌ای نیست، یا بچه‌های جدید شاید خیلی از آنها تمکین نکنند که از زیر قرآن رد شوند، قرآن را ببوسند یا قرآن را روی سر بگیرند. مرحله به مرحله که جلوتر می‌آییم این کتاب بیکاره‌تر می‌شود. کتابی که کتاب تغییر است، کتاب روش، متد و تجربه است، روایت مراحل توان‌فرسای انسان هست. این کتاب [امروز] از جلو آوردن کاروان بشر بیکاره مانده و به قول خود خدا پس سر انداخته شده است.^۱ پس سر انداخته می‌شود به این مفهوم که ما جلوتر از کتاب هستیم و مرحله‌ای که ما داریم طی می‌کنیم، کتاب پشت آن است و کتاب با ما به مرحله‌ی جدید نخواهد آمد و ما را همراهی نخواهد کرد. حالا ما به این کتاب با همه‌ی مشکلات درونی و بیرونی که داریم رویکردی بکنیم و مواجهه‌ای با آن داشته باشیم، بیگانگی با آن نکنیم:

۱. اشاره‌ی شهید صابر به آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی فرقان است: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا».

تبیین؛ دو نشانه‌ی ویژه، یک روش

یک روش:

مواجهه با کتاب

انتخاب نشانه و گزاره

بررسی میدان موضوعی نشانه و گزاره

شان انتشار

بارگیری از واژگان

تحلیل

بهره از منابع کمک‌متن

دریافت نهایی

[بدین منظور] نشانه‌ها و گزاره‌هایش را انتخاب کنیم - و لو اینکه در جایی با آن مساله داشته باشیم؛ آن مساله داشتن را هم خدا حق ما دانسته و تصریح کرده بدترین جنندگان یا بندگان من کسانی هستند که کور و کر روی آیات می‌افتند.^۱ این آیات هم شامل آیات هستی می‌شود، هم خودمان که یک آیه هستیم، هم تاریخ که یک آیه‌ی مشاع هست از طرف کل بشر، و هم آیات این کتاب [قرآن]. پس «او» به ما توان کنکاش و چندوچون و سوال کردن روی گزاره‌ها و نشانه‌ها را به ما داده، لذا به‌رغم همه‌ی مسائل و مشکلاتی که با آن داریم یا احتمالاً داریم و خواهیم داشت، نشانه‌ها و آیات و گزاره‌ها - که سرجمع نشانه‌هاست - را انتخاب کنیم، جدی با آن برخورد کنیم، به عنوان یک فایل پژوهشی بتوانیم با آن مواجه شویم.

پیرامون آیه و گزاره، یعنی میدان مغناطیسی آن را بررسی کنیم و شأن نزول آیات را بدانیم که چرا منتشر شده و [نیاز چه کسی بوده است؟] نیاز انسان بوده، نیاز ناس بوده، نیاز همسر زکریا، نیاز خود زکریا، نیاز مریم که ناخودخواسته باردار شده بوده، نیاز محمد(ص) ظرفیت‌دار شده بوده، نیاز موسای آشفته‌سر و آسیب‌سر بوده، نیاز ابراهیم با طمأنینه‌ی اهل ساخت و ساز بوده است؟ نمی‌شود بی‌نیاز [نازل شده باشد]. خدا بی‌جهت

۱. اشاره‌ی شهید صابر به آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی فرقان است: «وَ الَّذِینَ إِذَا دُکِرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَ عُمًیَانًا»: «و [بنندگان خدای رحمان] کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی‌افتند».

صحبت نکرده، بی جهت جمله‌ای را منتشر نکرده؛ این شأن نزول انتظار چه بوده، ناشی از چه نیاز و تقاضایی بوده است؟ سپس ارتباطش بدهیم با تقاضاهای امروزی خودمان؛ نه البته ارتباط کلیشه‌ای. و نهایتاً با توجه به اینکه واژه‌ها بیرون از فرهنگ ما و واژه‌ی عرب است، [از واژه‌های بارگیری کنیم]. زبان عربی فارغ از اینکه ما از آن خوش‌مان بیاید یا نیاید و تحت تاثیر این سی سال یا قبل‌تر از آن باشیم، زبان کاملی است و می‌توان گفت از کامل‌ترین زبان‌هاست و واژه‌هایش باردار هستند. بتوانیم از این واژه‌های چندقلوی باردار عربی را بارگیری کنیم، آن واژگان را تخلیه کنیم و در ادبیات خودمان بیاوریم. اشکالی هم ندارد، بالاخره ما باید بفهمیم؛ منتها نه به شکل افراطی! مثلاً در ترکیه بعد از «کمال آتاتورک» آمدند نماز را هم ترکی کردند! ما به این افراط نیفتیم؛ چهارچوب‌ها را رعایت کنیم و معطوف به جان‌مایه‌ی اصلی متن، ترجمان فرهنگی خودمان را در حد فهم خودمان از آن داشته‌باشیم.

طبیعتاً در این کشاکش‌ها - چه این کتاب را قبول داشته باشیم و چه نداشته‌باشیم - چون ذهن ما به کار افتاده، «او» هم روی ما فعال می‌شود، این کتاب هم خودش، خودفعال است. از خودفعالی کتاب و فعال‌شدن «او» و فعال‌شدن خودمان نتیجه‌ای عایدمان می‌شود که آن عایدی، تحلیل است. تحلیل به مفهوم گره‌گشایی است. «اصحاب حلّ و عقد»، بزرگانی را می‌گویند که گره از امور و مسائل می‌گشایند. ما خودمان به کمک «او» و به کمک کتاب می‌توانیم اصحاب حلّ و عقد خودمان باشیم. در کنارش هم برای درک متن، متعدد و الی‌ماشاءالله کمک‌متن وجود دارد. کمک‌متن از مثنوی بگیریم تا [دیوان غزلیات] شمس، حافظ، باباطاهر، سنایی و تا فیلم معناگرای امروزی، تا یک موسیقی‌اهورایی امروزی، تا نهج‌البلاغه، دعای امام‌حسین، سایر دعاها یا حتی پرخاش کسی که اصلاً به توحید هم اعتقاد ندارد، [را شامل می‌شود]. همه‌ی اینها را که کنار هم بگذاریم، می‌توانیم به عنوان کمک‌متن تلقی کنیم.

آخراً امر از این روش بتوانیم به یک درکی برسیم با این تبصره که آن درک، درک ماست، همچنان که همه حق دارند از این کتاب بهره‌برداری کنند، ما هم در حد خودمان حق داریم [از قرآن درک و دریافتی داشته باشیم]. تاکنون از حقوق خودمان گذشتیم، دیگر از حقوق خودمان نگذریم! ما هم برای خودمان یک مرجع هستیم. شاید حرف‌مان را دیگران نپذیرند، ولی حرف ما حرفی است در کنار حرف دیگران و تجربه‌ای است در کنار تجربه‌ی دیگران. با این مقدمات که چند جلسه به طول انجامید می‌آییم روی تبیین:

بحث پیشاروی؛

تبیین ما: داشته‌های «او» کارکردهای «او»

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدا خالق

دید استراتژیک (۶)

در ده جلسه‌ی گذشته از پیشاتبیین عبور کردیم و وارد بحث تبیین شدیم تا ببینیم که داشته‌ها و کارکردهای «او» چیست؟ اگر «او» را «دارای سرشار» فرض کنیم، می‌توانیم به همین میدان هفت‌حوض نارمک تشبیه‌اش کنیم. میدان هفت‌حوض نارمک را اگر بعد از عید که کف‌اش را ساییده‌اند و رنگ آبی لعاب‌داری به آن زده و فواره‌اش را روشن و شغفناک آبی در آن رها کرده‌اند، ببینیم، مشاهده می‌کنیم که از آن حوض اول تا حوض هفتم، فیضان است و آب تمام نمی‌شود. حال خدا هفت حوض نیست، هفتاد حوض هم بالاتر است و منبع لایزالی هست. آیه‌ای هست «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵). حال فقراء را غالباً به ذلیل و گدا ترجمه کردند، اساساً این‌طوری نیست؛ ما در این بحث خودمان می‌توانیم از «أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» استفاده کنیم. «أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» یعنی من بی‌نیاز هستم و از آن طرف هم این‌قدر سرشارم، هفت هزار حوض هستم؛ اگر شما در مسیر درازمدت‌تان، در تقاضامندی‌تان و در کار استراتژیک‌تان نیاز داشته باشید، [من پاسخگوی نیازمندی‌های شما هستم]. یعنی شما نیازمندید، پرتقاضا هستید، من هم در نقطه‌ی عرضه هستم. تقاضای شما با عرضه‌ی ما پیوند بخورد، جهان‌ها را از درون تا به بیرون تغییر می‌دهد. حال ما با این تصور که «او» سرشار هفتاد هزارحوض است [به سراغ «او» می‌رویم]. حوض‌های «او» خزه نمی‌بندد، بوی تعفن نمی‌گیرد، تبدیل به برکه نمی‌شود؛ این حوض‌ها بین پروژه‌های همه‌ی انسان‌ها از اول تا الآن - که ما باشیم - جاری است. ما هم آمدیم اکنون با تصحیح دیدگاه و روحیه، سهمی برعهده بگیریم، پروژه‌ای اجرا کنیم. ما هم می‌توانیم برای کارهای جدی‌تر و دست‌مایه‌دارتر و دست‌اورددارتر، در این حوض‌ها آب‌تنی خاص خودمان را داشته باشیم و لیف و قدیفه‌ای به‌کار ببریم و شسته و رفته بیرون بیایم، ان‌شاءالله.

دو جلسه را روی دو داشته‌ی اول درنگ کردیم. «خدای طراح - مهندس»، خدایی است که جهان را کج و معوج، بی‌چشم‌انداز، بدون طراحی خلق نکرده؛ این جهان و هستی هندسه‌ای دارد. هندسه صرفاً نه به مفهوم خط‌های چسبیده به هم یا هرم و دایره و مربع و

مستطیل و... به این مفهوم که اندیشه‌ای دارد و آن اندیشه مابه‌ازاء و مختصات متعین خارج از خودش را به‌وجود آورده و نهایتاً جهانی با طراحی و مهندسی «او» شکل گرفته است. در ایران ما که طراحی و مهندسی آرام‌آرام دارد فراموش می‌شود، حاکمیت مدت‌هاست آن را فراموش کرده، نیروها هم دارند با آن وداع می‌کنند و نسل جدید هم که حاکمیت و نیروهای قبل از خودش را می‌بیند، نیازی به طراحی و مهندسی حس نمی‌کند. در چنین وضعیتی که ما داریم زیست می‌کنیم، طبیعتاً تدقیق روی ویژگی و خصلت طراح و مهندس بودن خدا می‌تواند ما را هم به این فکر فرو بردارد که ما هم در حد خودمان می‌توانیم طراحی کنیم و مختصات هندسی تشکیل دهیم.

نهایتاً خدای خالق، خدایی که در تنیده با طراحی و هندسه‌گری‌اش، می‌تواند خلق کند و خلق مستمر و الی‌ماشاء‌الله تا اینجایی که ما آمدیم «او» خسته نشده، خواب‌زده نشده، ناامید نشده و کارگاه بی‌تعطیل و سه شیفت در تایم هستی برقرار است و این ما هستیم که دیر می‌آییم؛ «او» سر جایش است. بعد از این دو رسیدیم به دید استراتژیک، در دید استراتژیک این قدر که از همین چهار متن - متن هستی و تاریخ و کتاب و خودمان - تا اینجای کار درک کردیم، این است که همچنان که در این هستی انسان هویتی دارد، از نظر خدا محترم است و خدا با او به احترام برخورد می‌کند، و علی‌رغم آنکه «او» برای همه‌ی موجودات ارزش قائل است، یک جایگاه، وزانت و حرمت ویژه‌ای برای انسان قائل است. از طرف دیگر راه‌ها هم اعتبار دارد:

دریافته‌های کلیدی؛

اعتبار راه

پروژه‌ی مشترک ما و «او»

روش «او»

سهم ما

در این نظام هستی، در این کتاب و نزد خدا «راه» اعتبار دارد. اعتبار راه هم به نسبت اینست که این راه باید پیموده شود، روند طی شود و دستاورد نائل آید. راه‌ها مسیرهایی است برای پیمودن و اجرای پروژه. ما با ذهن متوسط خودمان این‌طور درک کردیم که این هستی - نمی‌گوییم کل هستی اما حداقل این زمین خودمان - پروژه‌ی مشترک ما و «او» است؛ با هدایت و استادی و رهنمونی «او». روش «او» هم روش کیفی است که ما را ترغیب می‌کند، تصحیح می‌کند و با ما در سیرهای مان مشارکت می‌کند. «او» قواعدی

دارد. اگر ما قواعد «او» را رعایت کنیم، در آغاز و در مسیر می‌توانیم با روش مورد نظر «او» که از وجود «او» اشتراکی استفاده کنیم. لذا ما در این پروژه‌ی مشترک سهمی داریم و بهره‌ای و نصیبی. «او» هم چند سیگنال ابتدایی در کتاب به ما نشان می‌دهد:

ادبیات استراتژیک در متن مکتوب

عنایت به فرجام

اصلی - فرعی کردن

پاس عهد با «او»

ذخیره‌سازی

انباشت‌های کیفی

ورود و خروج صادقانه به روندها

ما را دعوت و توصیه‌ی مؤکد می‌کند به تجهیز به ملزومات دیدگاه استراتژیک یعنی دیدگاه‌های مان، فرجام را پیش بکند، فرجام‌گرا باشیم - نه به مفهوم سستی آخرت‌گرا که زندگی ما را قفل کند و هستی را از یاد ببریم، نه آخرت‌گرای کلیسایی، نه آخرت‌گرای حوزه‌ی خودمان؛ که البته وقتی به حکومت رسیدند، آخرت [برای آنها]، زوروق و روکشی بیش نیست و این جهان این‌قدر چسبنده است که اصلاً آن دیدگاه سستی آخرت‌گرا را هم شست و بُرد؛ زوروقی هم وجود ندارد. اما به هر حال فرجام قابل تدقیق است. بالاخره آخر کجاست، ما به کدام مسیر خواهیم رفت؟

سیگنال دوم، اصلی - فرعی کردن‌هاست؛ عهد نگه داشتن با «او»، با خودمان و با پیرامونمان. به خاطر اینکه اگر عهدی نباشد - مثل اکنون جامعه‌ی ما که عهدی در عشق‌ها، نامزدی‌ها، پیش‌برد امور و در آموزش نیست - خیلی چیزی عاید و حادث نمی‌شود. «او» می‌گوید که اگر می‌خواهید چیزی عاید و حادث شود، عهد محترم است؛ مثل خود راه که محترم است و مثل خودتان. لذا، انسان محترم، راه محترم، بنابراین عهد قابل احترام را می‌طلبد.

تشکیل سیلو و ذخیره‌سازی و انباشت‌های کیفی و نهایتاً داعی که به صورت آیه درآمد؛ یعنی خود خدا به پیامبر آخر گفته این دعا را بخوان: «وَقُلْ رَبِّ اُدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّ اُخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا». تصریح می‌کند که تو اگر می‌خواهی در پروسه‌ها و روندهای جدی وارد شوی، بخواه از من که در ورود و خروج سلامتی را برای تو رقم بزنم و نهایتاً اسباب نصرت و ظفرمندی در پایان روندها برایت

فراهم شود. حال بعد از ابعاد توصیه‌های خدا، برای اینکه به بحث جدی‌تر پی ببریم، می‌آییم این ویژگی‌های استراتژی خدا را می‌بینیم. ببینیم آیا خدا طراحی استراتژیکی داشته یانه.

خدای صاحب استراتژی؛ یک طراحی استراتژیک

در یک - سه گزاره و چندین نشانه

(طه، اعراف، شعراء)

طه: نگینی در میانه

با ۷۲ نشانه، ۳۰ بند، ۱۶ مرحله

در بدو امر چنین به نظر می‌رسد که روایت‌هایی که خدا کرده - به‌خصوص روایت مواجهه‌ی موسی و فرعون - روایتی است که در درون خودش یک طراحی استراتژیک را مستتر کرده. به نسبتی که ما به این گزاره‌ها وارد شویم، این استتار را می‌توانیم کنار بزنیم و نقشه‌ی راه و راهکار آن استراتژی را مشاهده کنیم. در سه گزاره‌ی طه و اعراف و شعراء و چندین نشانه، این داستان روایت شده و خصوصاً در طه که نگینی است در میانه‌ی قرآن با ۷۲ نشانه (آیات ۹ تا ۸۲)، ۳۰ بند و ۱۶ مرحله. آیه‌ی اول که آیه‌ی ۹ طه بود با این شروع می‌شد که: «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟». خدا می‌خواهد [به پیامبر (ص) بگوید] که می‌خواهم یک گزاره‌ی استراتژیک را برای تو توضیح بدهم. روایت کیفی از من، توضیح مراحل و برملا کردن قواعد کار استراتژیک از من، گوش، ذهن، درک و دریافت هم از تو.

از این ۷۲ آیه می‌توان ۳۰ بند و ۱۶ مرحله استخراج کرد؛ یعنی مرحله‌ی که از طراحی به دستیابی منجر می‌شود. از طه و اعراف و شعراء درک می‌کنیم که از طراحی تا دستیابی و نائل آمدن به هدف‌گذاری استراتژیک اولیه، چه مرحله‌ی که با درایت «او» تعبیه شده است:

مراحل یک استراتژی آموزشی؛

۱. طراحی
۲. گزینش و فرآوری مجری
۳. کارسپاری استراتژیک
۴. تجهیز کیفی
۵. توجیه مجری در بزنگاه اقدام

۶. تامین فهرست تقاضاهای مجری
۷. تعیین مخاطب
۸. تجهیز به متن و روش
۹. تجهیز روحی - روانی
۱۰. همراهی دلادل با مجری
۱۱. اقدام
۱۲. طرح موضوع - تبیین مجری (انسجام مجری با استراتژی)
۱۳. آوردگاه اندیشه - عمل
۱۴. ادامه‌ی تجهیز
۱۵. برتری ماقبل پایانی (برتری دینامیسم؛ برتری توحید)
۱۶. اقدام نهایی: محو - جانشینی

مرحله‌ی اول طراحی است، طراحی پروژه. مرحله‌ی دوم این است که انسانی باید این پروژه را اجرا کند، خدا از بالا و به شکل محیرالعقول و مستقل از کادرهایش - که انسان‌ها باشند و ما باشیم - نمی‌خواهد چیزی را اجرا کنیم. ما آمدیم که [کادرهای خدا باشیم]. خود خدا هم با اینکه بی‌نیاز است، ولی بر یارانش درود می‌فرستد.^۱ یارانش هم که فقط انبیاء نیستند، هر انسانی می‌تواند یار، پیش‌برنده و کمک‌کار «او» تلقی شود. حال در آن مرحله، خدا موسی را بنا به عللی که قبلاً صحبت شد و امروز هم اشاره می‌کنیم انتخاب کرده است. در مرحله‌ی سوم، هم کارسپاری استراتژیک به او می‌کند، هم به او وحی می‌شود و هم پروژه به «او» سپرده می‌شود. در مرحله‌ی چهارم خدا «او» را به کیفیت‌های متعدد و متنوع مجهز می‌کند. آن انسان هم فکر، نظر، عقل و حسی دارد، لذا در مرحله‌ی پنجم، مجموعه نیازهایش را با «او» در میان می‌گذارد و «او» هم خواسته‌های مجری را تامین می‌کند. نهایتاً خدا به «او» تفهیم می‌کند این مسیری که تو می‌خواهی طی کنی گروه هدف و مخاطبش، مردم هستند؛ بین تو و فرعون، مردم وجود دارند، آنها را دریاب و سعی کن که موضوع و سوژه‌ی اصلی پروژه‌ات، آنها و رشد و ارتقاء دورانی

۱. در آیات متعددی این سلام کیفی مشاهده می‌شود که از آن جمله است آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی یس: «سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ».

تاریخی‌شان باشد. در مرحله‌ی هشتم مجری را به متن، یاد و روش مجهز می‌کند. در مرحله‌ی نهم تجهیز ادامه دارد، و به سمت مجهزکردن روحی و روانی شیفت می‌کند. مرحله‌ی دهم همراهی دلدادل با مجری است تا نهایتاً مرحله‌ی شانزدهم که اقدام نهایی می‌شود که توضیح مرورگرانه خواهیم داد:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک

مرحله‌ی اول - طراحی:

تحلیل شرایط؛ برجسته‌سازی تضاد اصلی؛

هدف استراتژیک؛ گزینش استراتژیک

مرحله دوم - گزینش و فرآوری مجری:

تورا برای خود پروردم - فرآوردم

مرحله سوم - کارسپاری استراتژیک:

پیام دورانی: برهنه باشو! سبک باشو! غزال شو!

وحی از «من»، گوش از «تو»؛

مرحله‌ی اول، مرحله‌ی طراحی است. مولوی خوش می‌گوید:

گرچه میوه آخر آید در وجود

اول است اوزانکه او مبسوط بود

میوه آخر می‌رسد، ولی رقم‌زنده‌ی پروژه‌ای که منجر به میوه می‌شود، از اول آن میوه را دیده، ترسیمش کرده و در ذهن خودش تعیینش بخشیده است. این طراحی هم این‌طور بوده؛ هر طراحی‌ای که منجر به دستیابی شود یا با ادبیات امروز هر استراتژی پیروز، میوه‌ی نهایی‌اش در ابتدای کار متعین است. اگر امروزه ما مسیرهایی طی نمی‌کنیم، به دستاوردی نائل نمی‌شویم، به خاطر اینست که میوه از ابتدا کال است، از اول، به قاعده‌ی خدا، کار روی آن صورت نگرفته که همه‌ی مقوم‌هایش را فراهم کند تا نهایتاً بتواند آن پروژه و پروسه به نتیجه و ثمر و میوه تبدیل بشود. مرحله‌ی اول خدا برای حضرت محمد(ص) - آنجا که می‌گوید «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟» - شرایط آن زمان مصر را توضیح می‌دهد: فرعون‌ی بوده، مردمی بودند، تحقیری بوده، عالی‌طلبی و برتری‌طلبی محض فرعون بوده و تحقیر شدن توده‌های عظیم. خدا آنجا تضاد را توضیح

می‌دهد. تضاد هم این است که سیر رشدی باید طی شود، در این سرزمین مانعی وجود دارد برای این رشد، با آن مانع باید برخورد متناسب خودش صورت بگیرد. لذا جان‌مایه‌ی پروژه (رشد) است با هدف حذف ارتفاع کاذب و ارتقاء عمومی مردم آن زمان مصر. در مرحله‌ی دوم توضیح می‌دهد که سیر موسی نزدیک به سه دهه به طول انجامید تا به آن مرحله‌ی رسالت و کارسپاری رسید. قبلاً تصریح کردیم که موسی هم در زبان عبری [متشکل است از دو جزء] «مو: آب» و نیز «سی: درخت». موسی، هم دهنده و جهنده و رونده بود، هم مثل درخت کار تشکیلاتی کرده، خودش را انشعاب داده و شاخ و برگ کرده بود. کار تشکیلاتی کار خیلی حیرت‌انگیزی نیست؛ هر انسانی در هر حوزه‌ای - در محله، آموزشگاه، خانواده و ... - می‌تواند کار سازمان‌یافته بکند. خودش را توضیح بدهد، خودش را تکثیر کند، شاخ و برگ داشته باشد و خودش را انشعاب بدهد. موسی دو وجهی بود. هم مثل آب، میل به تحول داشت، یک‌جا نمی‌ایستاد، خیلی هم شتابان و عجول بود. و هم برای دستیابی به خواسته‌اش، اهل انشعاب و گسترش و اجتماعی‌شدن بود. تقاضای اولیه‌ی موسی، ضمن تکامل خودش به این ایده‌ی خدا پیوند خورد و به این خاطر به عنوان مجری گزینش شد. اینکه خدا می‌گوید: «وَأَصْطَنَعَكَ لِنَفْسِي»، «تو را برای خودم پروردم و آفریدم و فرآوردم»، نشان‌دهنده‌ی این است که سیری قبل از مرحله‌ی کارسپاری طی شده. در مرحله‌ی کارسپاری هم خدا می‌گوید که الآن وقتش است، بعد از اینکه تو به پختگی مرحله‌ای و دورانی رسیدی، سبک‌بال شو و در این عرصه که من هستم و تو کلام من را عریان و بدون حجاب می‌شنوی - من را نمی‌بینی ولی کلام مرا می‌شنوی - پس کاملاً جاذب باش و وحی از من، هوش از تو برای ره‌گیری جدید.

مرحله‌ی چهارم - تجهیز کیفی:

تفهیم مبنا؛ جلوه‌های ویژه

مرحله پنجم - توجیه مجری در بزنگاه اقدام:

به سوی فرعون طغیان‌گر رو با نشانه‌ها - براهین

مرحله ششم - تأمین فهرست تقاضاهای مجری:

خواهنگی شفاف مجری - اجابت بی‌چند و چون («او»)

مرحله هفتم - یقین مخاطب، گروه هدف استراتژی:

توده مردم

در مرحله‌ی چهارم که تجهیز کیفی است، خدا مبنای اصلی را که همان توحید است به موسی تفهیم می‌کند. امکانات محیرالعقولی در آن شرایط به او می‌بخشد مثل ید بیضا و عصایی که در دینایسیم خودش تبدیل به اژدها می‌شود. در مرحله‌ی پنجم، خدا به او می‌گوید «برو». در مرحله‌ی ششم، موسی کاستی‌های خودش را مطرح می‌کند، خدا کاستی‌هایش را [به صورت] مرحله‌ای رفع می‌کند. [در مرحله‌ی هفتم] گروه هدف استراتژی انتخاب می‌شود.

مرحله‌ی هشتم - تجهیز به یاد، متن و روش:

ذکر مستمر، کتاب رهگشا، روش متناسب مواجهه

مرحله‌ی نهم - تجهیز روحی - روانی:

جرات‌بخشی، اعتمادآفرینی

مرحله‌ی دهم - همراهی دل‌دل با مجری:

دریاب، پروژه مشترک است

مرحله‌ی هشتم، تجهیز به ذکر مستمر، کتاب ره‌گشا و روش متناسب مواجهه و برخورد است. مرحله‌ی نهم [موسی به] جرات [برای آغاز حرکت نیازمند است]؛ خدا به او جرات می‌بخشد و اعتماد تزریق می‌کند. در مرحله‌ی دهم که جان‌مایه‌ی اجرای مشترک خدا و موسی در این سیر است، خدا تصریح می‌کند که خیلی به خودت نیچ و بفهم و درک کن و دریاب که این پروژه مشترک است و من هستم و هم‌پوشانت هستم.

مرحله یازدهم - اقدام:

فرمان رفتن، طرح موضوع کردن، مطالبه‌جو بودن

مرحله دوازدهم - طرح موضوع - تبیین مجری:

تبیین، تلنگر، دعوت

مرحله سیزدهم - آوردگاه اندیشه - عمل:

تلاش برای تاثیر، مواجهه دیدگاه - روش

مرحله‌ی یازدهم، مرحله‌ی اقدام است. مراحل دوازدهم و سیزدهم که جلسه‌ی قبل روی آن صحبت کردیم، مراحلی کیفی بودند. در مرحله‌ی دوازدهم خدا سعی می‌کند از طریق موسی شرایط تحول، دگرگونی، رشد و تغییر جهان‌بینی و تغییر خصلت را برای فرعون فراهم کند. فرعون یک مقدار جلو هم می‌آید، پرسش‌گر می‌شود، از موسی می‌پرسد که

این چیزی که می‌گویی چیست؟ از او تبیین جهان، تبیین هستی و جایگاه خدا را پرسش می‌کند، و بعد یک سوال تاریخی می‌کند آیا داستان گذشتگان هم این طور بوده یا نه؟ داشته آرام‌آرام جلو می‌آمده، ولی خودش و طیف ایدئولوژیک پیرامونش که «ملاء» باشند یک ایستایی تاریخی و مرحله‌ای بروز می‌دهند و می‌گویند که ما جلوتر از این نمی‌آییم، اگر می‌خواهی با تو مواجهه کنیم، مواجهه‌ی ما با تو در همان میدان ایدئولوژیک ماست، ما به سحر معتقدیم و حرف‌های مان را با هم در آن آوردگاه می‌زنیم.

هفته‌ی پیش تصریح شد که خدا در آیه‌ی ۵۶ طه، مرحله‌ی سیزدهم را تشریح می‌کند. مضمون مرحله این است که به حضرت محمد می‌گوید ما انصافاً برای تحول فرعون کم نگذاشتیم؛ تبیین، استدلال و نشانه، همه چیز فراهم آوردیم؛ دیگر خودش ابا کرد. کلمه‌ی «ابا» را خدا به کار می‌برد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابَى» (طه: ۵۶). تکذیب کرد و برنتابید و ابا کرد. ابا کرد، یعنی پشت کرد و نخواست که در این مواجهه، حقیقت را دریابد؛ به حقیقت پشت کرد. تا این مرحله جلو آمدیم که فرعون و طیفش موسی را به آوردگاه دعوت کردند:

مرحله‌ی چهاردهم - ادامه‌ی تجهیز

عمل در آوردگاه

بیم مجری

ترس‌زدائی - اعتلا: مترس که تو خود برتری

(۶۸ - ۶۵ طه)

در مرحله‌ی چهاردهم باز چون موسی انسان است، مثل خود ما - منتها با ظرفیت‌های جدی‌تر - مشکلات خاص خود را دارد. آنجا هم باز بیم دارد. تا اینجا کار موسی مثل همه‌ی انسان‌ها، در سه مرحله بیم داشت. به این اعتبار پروژه مشترک است که «او» در کنار وجوه اشتراک دیگر در پروژه، «بیم‌زدا» هم هست. مرحله‌ی چهاردهم، [مندرج در] آیات ۶۴ تا ۶۸ سوره‌ی طه است. اینجا آوردگاه مطرح می‌شود؛ یعنی هرکسی آورده‌ی خودش را می‌آورد. موسی با آورده‌ی خودش، با جهان‌بینی، دیدگاه‌ها و ابزارهای خود، آنها هم با با جهان‌بینی، دیدگاه‌ها و ابزار خودشان.

آیات ۶۴ تا ۶۸ طه: «پس نیرنگ خود را گردآورید و به صف پیش آید، به واقع امروز هرکه برتر آید خوشبخت شود (یا رستگار شود، استعلا گیرد، این سه واژه را می‌توان در ترجمه به کار برد). ساحران گفتند موسی تو درمی‌اندازی یا ما اول دراندازیم؟ موسی گفت شما دراندازید. پس ناگاه ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌های‌شان بر اثر سحرشان در خیال او این‌گونه می‌نمود که به شتاب می‌خزنند»، یعنی تردستی و سحر و به گونه‌ای بود که موسی هم فکر کرد واقعاً دینامیسمی وجود دارد و طبیعتاً در این دینامیسم حقایقی نهفته است. آیه‌ی ۶۷ طه: «موسی در خود احساس بیم کرد». اینها، همه روایت خداست. آیه‌ی ۶۸ طه: «گفتم مترس، مخوف، که تو اعلائی و بس برتری (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)». اینجا در آن آوردگاه که هر دو طرف می‌باید ظرفیت خودشان را عرضه کنند، معجزی مساله‌دار می‌شود، موسی بیم دار می‌شود، جوّ میدان او را می‌گیرد و خدا هم در اینجا ترس‌زدایی می‌کند و به او اعتلا می‌بخشد.

اینجا یک پیچ ظریفی نهفته است، خطاب به موسی عنوان می‌کند: «إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى». یعنی تو برتری، خود فرعون هم همین اعتقاد را داشت که برتر و عالی‌ترین و بلندقدترین موجود هستی است و وقتی موسی خواست به او تبیین کند که خدایی هست، به هامان گفت: «نردبانی بیاور و از گل پخته برجکی بساز، تا حدی که ممکن است ارتفاعش بدهیم و برویم آن بالا ببینیم عالی‌تر از ما کسی هست یا نه؟ قبلندتر، رشیدتر و رشدیافته‌تر از ما کسی هست یا نه؟». به این رسید که نه، کسی نیست؛ پس خود فرعون هم اهل برتری بود. حال چرا خدا اینجا برای موسی کلمه‌ی برتر را به کار می‌برد؟ تا آنجایی که ما از این آیات می‌فهمیم و سیری که طی کردیم، این برتری موسی به چند اعتبار است. [نخست] به اعتبار وجود خود موسی است؛ وجودش رشدیابنده بود، از نوجوانی به خاطر مشاهداتش و عنصر ضدظلمی که در درونش به‌وجود آمده بود، با اینکه در بارگاه فرعون پرورش یافته بود، بعد که به صحن جامعه رفت، اختلاف‌ها و تضادها و

۱. «فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَى مَنْ أَلْفَى (۶۵) قَالَ بَلَى الْقُوَى فَإِذَا جَبَالَهُمْ وَ عَصَبُهُمْ يَخِطُّهُ إِثْبُهُ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸)».

۲. «فَأَوْقَدَ لِي يَا هَامَانَ عَلَيَّ الطِّينَ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطَلِّعُ إِلَيَّ إِلَاهَ مُوسَى وَإِنِّي لَأَطَّلُهُ مِنَ الْكَادِبِينَ»: «و فرعون گفت: «پس ای هامان برابرم بر گل آتش بیفروز و برجی [بلند] برای من بساز، شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم، و من جدا او را از دروغگویان می‌پندارم.» (قصص: ۳۸).

برتری‌طلبی‌های بی‌پایان فرعون را دید، آرام‌آرام از درون رشید شد. رشیدی فقط به قد فیزیکی نیست، موسی به اعتبار اینکه از درون رشید بود، وجود قابل رشدی داشت و اهل تقاضا بود [واجد برتری بود]. تقاضا مثل بارفیکس است؛ در بچگی می‌گفتند بارفیکس را آویزان بکن و به کلاف در میخ کن. به خاطر اینکه در بچگی و نوجوانی قد کوتاه است. مثلاً اگر قد یک نوجوان، ۱۵۰ - ۱۶۰ سانتی‌متر باشد، دست را هم خیلی بکشد، روی شصت پا هم بایستد، بالاخره دو متر نمی‌شود. ولی بارفیکس دو متر و بیست سانتی‌متر است. اگر بخواهد این فاصله را رفع کند، دائم باید بپرد و خیز بردارد. بالاخره برای رسیدن به آن حد نصاب تقاضا وجود دارد. موسی از داخل تقاضا داشت، یعنی غیرممکن است این انبیاء یا انسان‌های برتر دوران‌سازی که ما دیدیم، در درون تقاضا نداشته و پرنده، جهنده، جستجوگر و پردغدغه نباشند و سرگردان و پیچان نداشته باشند. [اگر این ویژگی‌های وجود نداشته باشد] خدا دلیلی ندارد روی آنها خیلی فعال باشد. اینجا می‌گوید «لَا تَخْفَ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»؛ یعنی وجودی داری، این وجودت سانت به سانت بالا آمده، در تقاضاها کشیده شده، دیگر اینجا جای کوتاه‌آمدن نیست، سیر علو را طی کردی، سیری طی کردی، ما در مسیر تجهیزت کردیم، تفاوت‌های ماهوی با فرعون و دیدگاه و جهان‌بینی و ابزار کارش داری، و وجه دیگر از این اعلا بودن این است که «ما هم هستیم». ما هم در این پروژه و پروسه همراهی‌ات می‌کنیم، لذا این تصریح که خدا در آیه‌ی ۶۸ طه خطاب به موسی می‌کند این است که مدار اعلی، تو هستی؛ این مدار اعلی متفاوت از مدار برتری‌طلبی، علو و ارتفاع‌گیری فرعون است.

اینجا در این مرحله، طبیعتاً خدا باز مجری را می‌کشد. شاید اگر برعهده‌ی خود مجری بود، کار در مرحله‌ی گذشته مشکل پیدا می‌کرد؛ یعنی متوقف شده و با فترت مواجه می‌گردید. ولی این فترت در خدا وجود ندارد، مظهر انسجام است، در انسجامش، حباب و روزه‌ای وجود ندارد، لذا در پروژه‌هایش هم فترتی وجود ندارد. جاهایی که انسان مجری، نُکص^۱ نیاز داشته، نُکص‌ها را پذیرفته؛ اما باز فرمان حرکت از نو، به او داده که اینجا دیگر گلوگاه کار است. به موسی تفهیم می‌کند که تو برتری، از نوجوانی تا جوانی را با تقاضا سر کردی، بعد آمدی در عرصه، روش‌هایت اشکال داشت، خواستی مکانیکی و فیزیکیال برخورد کنی، کسی را کشتی، ما از شرایط خارجت کردیم، پوشش‌ات دادیم،

۱. «نُکص» به معنای توقف و بازایستادن از کار است.

رفتی به مدین و صاحب زندگی، همسر آرام‌بخش، پدر همسر فکور [شدی]. همه‌ی این‌ها را برای تو فراهم کردیم و اینها همه سیر غُلُو تو بود؛ آرام‌آرام بالا آمدی تا به اینجا رسیدی، اینجا نمی‌توانی سیر گذشته‌ی خودت را فراموش کنی و آوردگاه را ترک کنی، این مرحله‌ی چهاردهم است. مرحله‌ی پانزدهم، مرحله‌ی ماقبل پایانی است و یک مقدار باید در آن درنگ کنیم و تعمیقش دهیم.

مرحله‌ی پانزدهم - برتری ماقبل پایانی (برتری توحید؛ برتری دینامیسم):

بینداز، پوک‌اند

ریزش ایدئولوژیک در مدار فرعون (۱۲۶ - ۱۱۳ اعراف)

ایمان‌آوری ساحران (۷۳ - ۶۹ طه)

ترک در اندیشه و تشکیلات (۵۱ - ۳۸ شعراء)

آیاتی که می‌توانیم در مرحله‌ی پانزدهم استفاده کنیم، آیات ۱۱۳ تا ۱۲۶ سوره‌ی اعراف، آیات ۶۹ تا ۷۳ سوره‌ی طه و ۳۸ تا ۵۱ سوره‌ی شعراء هستند. اکنون آوردگاه است، هرکس آورده‌ی خودش را وسط می‌گذارد. این آیات را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد. خدا اینجا برای اینکه این استراتژی برای حضرت محمد در این روایت جا بیفتد، فضا را کاملاً سینماتیک ترسیم می‌کند.

دسته‌ی اول در آیات ۳۸ تا ۴۲ شعراء^۱ است که خدا میدان را ترسیم می‌کند: «پس ساحران برای روز موعود جمع‌آوری شدند. (۳۸) و به توده گفته شد آیا شما هم جمع خواهید شد؟ (۳۹) به این امید که اگر ساحران غلبه کردند از آنان پیروی کنیم. (۴۰) و چون ساحران نزد فرعون آمدند در آوردگاه، گفتند آیا اگر ما غلبه کنیم به واقع برای ما پاداشی خواهد بود؟ (۴۱) فرعون پاسخ می‌دهد: آری و در آن صورت حتماً از مقربان خواهید شد (مدار مقرب من خواهید شد) (۴۲)». مهم است، ساحران که بعداً متحول می‌شوند، «به عزت فرعون قسم» یاد می‌کنند که ما پیرویم.^۲ این آیات نشان‌دهنده‌ی این است که یک بسیج تشکیلاتی صورت گرفته، پس ساحران برای روز موعود

۱. «فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مَجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أُنْزِلْنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَخْشَى الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّا لَكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۲)».

۲. «فَالْقَوْمُ حِبَالَهُمْ وَعَصِيْبَهُمْ وَقَالُوا بَعْرَةَ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَخْشَى الْغَالِبِينَ» (شعراء: ۴۴).

جمع‌آوری شدند. قبلاً هم مشاوران و ملاء به فرعون گفته بودند که فرصتی از موسی بگیر، او الآن آماده‌است. آن زمانی که موسی رفت و ید بیضاء و عصای منجر به اژدها را نمایان کرد، آنها گفتند وقت بگیر تا در این زمان ما بتوانیم یک بسیجی داشته باشیم، از سراسر مصر ساحر جمع کنیم. از سراسر مصر ساحر جمع کردند. این‌طور که ما می‌فهمیم بسیج تشکیلاتی صورت گرفته بود. آیه‌ی دوم نشان‌دهنده‌ی بسیج توده‌ای است، یعنی همه‌ی توده‌ها را هم جمع کردند که اگر در این آوردگاه پیروزی از آن ساحران شود، سمپاتی ایدئولوژیک مردم به فرعون و پیرامون و مدار پراتیکش که ساحران باشند، افزایش پیدا کند و رابطه‌ی اعتقادی مردم با فرعون جدی‌تر شود و به مرحله‌ی کیفی‌تری رهنمون شود. این اتفاقات می‌افتد و ساحران اینجا تقاضاهایی داشتند و با فرعون مطرح می‌کنند اگر ما پیروز میدان شدیم، سهم ما چیست؟ او هم عنوان می‌کند که به مدار نزدیک من و به مقربان من تبدیل خواهید شد. آنها هم ایمان‌شان به فرعون در آن بزنگاه جدی‌تر، کیفی‌تر و افزون می‌شود و به عزت فرعون [قسم یاد می‌کنند]. آیه خیلی قشنگ است، عزت به زبان فارسی یعنی انسجام؛ الآن در واژگان فارسی آمده عزیز یعنی کسی که خیلی او را دوست داریم؛ ولی عزیز یا کسی که عزت دارد، یعنی در فاز انسجام کامل است. آنها هم می‌گویند پس حالا که فرعون این‌است در فاز انسجام کامل است، به انسجام کامل فرعون قسم یاد می‌کنند که ما در این مقابله پیروز هستیم.

دسته‌ی دوم را می‌شود در آیه‌ی ۶۹ طه^۱ جستجو کرد. خدا در اینجا، در آوردگاه باز هوای معجری را دارد، به موسی عنوان می‌کند «و آنچه در دست داری بیانداز تا هرچه ساخته‌اند، صنعت کرده‌اند، صنع کرده‌اند - ببلعد. آنچه برساخته‌اند افسون افسون‌گر است و افسون‌گر در هیچ روندی رستگار نمی‌شود». آیه خیلی کیفی است، می‌گوید این میدانی که این‌ها فراهم کرده‌اند، تردستی و سحری که دارند، را خیلی به دیده‌ی انسجام کامل نگاه نکن، صنع است! به اصطلاح امروز، مونتاژ است، سرهم‌بندی است، چسب اعتقادی، ایدئولوژیک و ایمانی ندارد؛ ولی چسب تو، چسب [واقعی و قابل اتکاء] است. خدا یک بار دیگر موسی را تجهیز می‌کند. آنجا که قبلاً در مراحل قبل خدا می‌گوید نترس، پروژه مشترک است، انصافاً چنین است و در همه‌ی مراحل خدا واجب به واجب و قدم به قدم با معجری‌اش هست و رهایش نمی‌کند. این کار را که موسی می‌کند میدان عوض می‌شود.

۱. «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفًا مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى».

دسته‌ی سوم، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ اعراف^۱ هستند: «پس حقیقت آشکار و کارهایی که می‌کردند باطل شد و در آنجا مغلوب و خفیف شدند». اینجا دیگر جنگ کاملاً مغلوبه می‌شود و میدان برمی‌گردد.

دسته‌ی چهارم، آیات ۷۰ تا ۷۳ طه^۲ و آیات ۱۲۰ تا ۱۲۶ اعراف هستند: «پس ساحران به سجده درافتادند، گفتند به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. فرعون گفت آیا پیش از آنکه به شما رخصت دهم به او ایمان آوردید؟ به‌طور قطع او بزرگ شماسست که به شما جادو آموخته. پس بی‌تردید دست‌های شما و پاهای‌تان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم تا نیک بدانید عذاب کدام‌یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است». در آیه‌ی ۷۲ طه انقلابی صورت می‌گیرد: «ساحران گفتند ما هرگز تو را بر نشانه‌های آشکار که به‌سوی ما آمده و بر آن کس که تاروپود ما را سرشته‌است، ترجیح نخواهیم داد. پس هر حکمی که خواهی بکن که تنها در این زندگی دنیاست که تو حکم می‌رانی». اینجا اتفاقی صورت می‌گیرد یعنی در آن میدان جهان‌بینی ساحران عوض می‌شود، این ناشی از درایت خداست، یعنی بدر آن سو هنوز افرادی وجود داشتند که ته‌فطرتی داشتند، ولو اینکه ساحر بوده باشند. خدا برای آنها هم فرصتی فراهم می‌کند تا آنها هم بتوانند به فطرت رجوع کنند و برگردند. آیه‌ی ۷۲ طه، آیه‌ای کیفی هست. ساحران در مواجهه با فرعون تصریح می‌کنند آن‌کس که تاروپود ما را سرشته است، «فَطْرَنَا» به‌کار می‌برند؛ یعنی کسی که ما با او رابطه‌ی فطری داریم. به سمت کسی می‌آیند که با او رابطه‌ی فطری داشتند، تاروپودشان را سرشته و با آنها در تنیده بوده، این فرصت برای آنها فراهم می‌شود.

۱. «فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۹)».

۲. «فَالْقَبِي السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى (۷۰) قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ءِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ السَّحْرَ فَلَا قَطْعَنَ اُيْدِيكُمْ وَ اُرْجُلِكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَ لَأَصَابِنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ اِنَّا اَشَدُّ عَذَابًا وَ اَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا فَاَفْضُ مَا اَنْتَ قَاضٍ اِنَّمَا نَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا (۷۲) اِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا اَكْرَهْتَنَا عَلَيِّهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللّٰهُ خَيْرٌ وَ اَبْقَى (۷۳)».

در ادامه، آیات ۱۲۰ تا ۱۲۶ اعراف^۱ اظهار می‌دارند: «ساحران به سجده درافتادند. گفتند ما به سوی پروردگاران انقلاب خواهیم کرد». آیه خیلی زیباست: «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ». یعنی در این آوردگاه در ما انقلابی ایجاد شد؛ انقلاب فقط بیرونی نیست، ما از درون منقلب شدیم. تا حالا فکر می‌کردیم عزت با توست، انسجام حداکثری با توست و فکر می‌کردیم که تکنیک ما یگانه تکنیک محیرالعقول جهان است، ما هستیم که فقط می‌توانیم تردستی کنیم و در روی زمین سامانی می‌توانیم بدهیم که همه فکر کنند این ابزار ما، این ریسمان ما جهنده‌است، ولی ریسمان ما به‌واقع جهنده نبود. جهندگی و دینامیسم در سیری است که موسی رقم زده است. این را تصریح می‌کنند و می‌گویند که ما اصلاً منقلب شدیم، ما به سوی پروردگاران انقلاب خواهیم کرد. «انقلاب خواهیم کرد» یعنی این سیر و تحول ما ادامه دارد، ما از درون منقلب شدیم، تو هم هر برخوردی خواستی با ما می‌توانی بکنی، مشکلی نداریم؛ «و تو جز برای این ما را به کیفر نمی‌رسانی که ما به آنچه از سوی او برای ما آمد ایمان آوریم. پروردگارا! بر ما شکیبایی فروریز و ما را تسلیم شده بمیران». ساحران هم به نوعی به عناصر استراتژیک مجهز می‌شوند؛ به صبر و به تسلیم.

دسته‌ی پنجم آیات توضیح‌دهنده‌ی پایان قضیه است. آیه‌ی ۷۳ طه^۲ جمع‌بندی ساحران و جمع‌بندی گزاره است: «ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا گناهان مان و آن سیری را که ما را به آن واداشتی بر ما ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است»: «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى». و اساساً الله خیر و اَبْقَى است؛ [این گزاره دربردارنده‌ی] یک فرجام استراتژیک است؛ یعنی خدا پایدار و جاوید و فرجام استراتژیک به سمت اوست. با ادبیات امروز، ساحران فرعون که تا لحظات پیش فکر می‌کردند [فرعون] عزت دارد و می‌تواند به مدار اول و مدار مقربان او نزدیک شوند، اینجا تصریح می‌کنند که هم انسجام با خداست و هم اینکه تو استراتژیک نیستی، خدا استراتژیک است و ما طبیعتاً به «او» پیوند خواهیم خورد.

۱. «وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ» (۱۲۰) قَالُوا ءَأَمَّنَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمَّنْتُمْ بِهِ قَبْلُ أَمْ أَنَا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنِّي هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَ مَا نَنْتَقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَأَمَّنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّأْنَا مُسْلِمِينَ (۱۲۶).

۲. «إِنَّا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّنَا لِنُغَيِّرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى».

اینجا در مرحله‌ی پانزدهم، که مرحله‌ی برتری ماقبل پایانی است، دو اتفاق رخ می‌دهد: برتری توحید، برتری دینامیسم. توحید، جهان‌بینی و دیدگاه اعتقادی موسی است و برتری‌طلبی دیدگاه فرعون بود که هم به ملاء و هم به ساحران سرایت کرده بود. دوم اینکه اینجا برتری دینامیسم در کنار برتری توحید تحقق پیدا می‌کند. اینجا هم خدا باز نقش اساسی ایفا می‌کند و موسی نقش پیش‌برنده را. اینکه خدا تصریح می‌کند که «بینداز، پوک هستند، انسجام با توست، تو پوک نیستی» [نتیجه‌ی فرآوری درازمدت خداست]. ۱۰-۱۱ سال از نوجوانی تا جوانی را خودت به مقوم‌های درونی‌ات مجهز شدی، بعد ما مقوم‌های درونی‌ات را اضافه کردیم. تو پوک نیستی، مانند همان انجیر و زیتونی که خدا قبلاً به آنها قسم خورده بود، هستی. برای خودت، انجیر شدی، زیتون شدی، مقوم‌های درونی داری، دیدگاه اعتقادی و جهان‌بینی‌ات هم که نقص و پوکی ندارد. آنها پوک، تُرد و شکننده هستند. بینداز! که موسی می‌اندازد، جنگ مغلوبه می‌شود.

اینجا یک ریزش ایدئولوژیک در مدار فرعون صورت می‌گیرد. خدا خیلی نیازی به عده و عده ندارد، ولی کار استراتژیک این است. خدا منجر به ریزش نیرو در آنها می‌شود، نیروی آنها را جذب می‌کند. ما خیلی این‌طوری فکر نمی‌کنیم، ما کسی از بغل‌مان هم رد شود و از او خوش‌مان نیاید، با او مرزی می‌بندیم. یعنی این‌ها ابزار دست فرعون هستند، حاکمیت فرعون را در سراسر مصر با سحر اینها نگه داشته‌اند، ولی خدا به اینها هم فرصت می‌دهد.

دو جلسه پیش بحث داشتیم آیا سیر تاریخ از نظر خدا سیر رشد است یا سیر تسویه است؟ سیر رشد است، هرکس بیوندد این مسیر را طی می‌کند، تسویه نمی‌شود؛ ولی بالاخره فرعون ابا کرد، آخر تسویه می‌شود. نه صرفاً توسط خدا، توسط قواعد، سنن و حقایق مندرج در هستی. ساحران جذب می‌شوند، این هم نکته‌ی خیلی کلیدی‌ای است: فردی که در یک بزنگاه متحول می‌شود. ساحران در یک بزنگاه متحول شدند، بزنگاه هم طبیعتاً یک بزنگاه لحظه‌ای و ثانیه‌ای نبوده، آنها هم در درون خودشان حتماً تلاطمی داشته‌اند، با حرفه‌ی خودشان حتماً مشکلی داشته‌اند، با فرعون تضاد ذهنی داشتند. وقتی در بزنگاه عمل به فرعون می‌گویند وقتی ما پیروز شدیم سهم ما چیست، نشان‌دهنده‌ی این است که خیلی به کارشان ایمان نداشتند، دنبال ارتقای مدار مادی بودند. خدا این فرصت را فراهم می‌کند چند و چون‌های آنها در یک لحظه پاسخ پرسش‌های تاریخی خود را بگیرد و آنها متحول می‌شوند. متحول که می‌شوند به این سوی کار می‌پیوندند. ساحران ایمان آوردند، آنها هم می‌توانند ایمان بیاورند، اینجا شکست مرحله‌ی جدید

فرعون است که تَرک در اندیشه‌ی برتری‌طلبش و علویش و تَرک در تشکیلاتش [رخ می‌دهد]. طبیعتاً آنجا ریزش توده‌ای هم بوده که آیات خیلی روی آنها مانور نداده است. این مرحله، مرحله‌ی پانزدهم است که موسی با آن انسجامی که یک مقدار خودش داشته و بعد هم خدا منافذ و ترک‌های انسجام او را تکمیل می‌کند و کاملش می‌کند [موفق به در هم شکستن برتری‌طلبی فرعون می‌شود]. موسی اینجا ظفرنمون بیرون می‌آید و این مرحله، مرحله‌ی ماقبل پایان است. ان‌شاءالله در جلسه‌ی بعد بتوانیم روی مرحله‌ی شانزدهم برویم که استراتژی چگونه به ثمر می‌رسد؟ و ان‌شاءالله در جلسه‌ی بیست‌وپنج نیز ببینیم با توجه به این تدریقاتها و کنکاش‌ها آیا خدا استراتژی داشته یا نداشته است؟

طه را به چند گزاره می‌توان تقسیم کرد و چند مرحله می‌توان از آن درآورد؛ اینکه قواعد مراحل چه بوده، حال به چه درد امروز ما می‌خورد، ما در کجای کار در زندگی فردی، خانوادگی، زندگی عمومی‌تر و اجتماعی‌تر این روند را به کار ببندیم؟ [پرسش‌هایی است که در نشست‌های بعدی به آنها خواهیم پرداخت].

دو سه دوست قبلاً وقت گرفته‌اند و فکر نمی‌کنم در جلسه باشند. اگر آمدند که خدمت‌شان هستیم، اگر نه هر کدام از دوستان مان روی بحث امروز و بحث‌های قبل نکته‌ای داشتند، خواستند با جمع در میان بگذارند خدمت‌شان هستیم. شما انتقادگر باشید، پرسش‌گر باشید، من هم در حد فهم خودم بتوانم به پرسش‌های شما پاسخ بدهم؛ اگر هم نتوانستم که ان‌شاءالله مشترک روی آن فکر کنیم.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

هدی صابر: دوستانی که وقت قبلی گرفته بودند، نیامدند، الآن کسی نکته‌ای برای عرضه دارد؟

مشارکت‌کننده‌ی اول

با سلام خدمت حضار محترم. من روی صحبت‌هایی که جلسه‌ی قبل مطرح شد یک نکته‌ای می‌خواستم مطرح کنم. زیاد نمی‌خواهم بحث را طولانی کنم. در جلسه‌ی قبل بحثی را نسبت به جوامع بینش‌مند و جوامع هدفمند داشتیم. یکی از عزیزان آمد و نظرشان را داد، از نظر من نظرات جالبی داشت، واقعاً صحبت‌های‌شان را پسندیدم، اما در بعضی از موارد، نسبت به آن چیزی که خودشان طرح کردند، فکر می‌کنم یک سری تناقض‌هایی بود. سریع و در حد یک خط یک مرور می‌کنم، بعد برمی‌گردم و در مورد موضوع اصلی صحبت می‌کنم. صحبت کردیم که در جوامع بینش‌مند اگر ما می‌خواهیم جامعه‌ای باشیم که به پویایی و به جنب‌وجوش برسیم باید اهداف خودمان را مشخص کنیم. این برای همه‌ی جوامع یک چیز قطعی است. چیزی است که همه‌ی جوامع آزمایش کردند و به آن رسیدند، فقط ما هستیم که فعلاً از لحاظ تئوری با آن سروکله می‌زنیم. یعنی هنوز حتی از لحاظ عملی هم درست و حسابی پیاده‌سازی نشده، چه از لحاظ سطوح بالای کشوری و چه از لحاظ فردی.

موضوعی که دوست عزیزمان بعد از صحبت‌های من مطرح کردند این بود که ما نمی‌توانیم الگویی را که من گفتم به عنوان الگوی اصلی کشور انتخاب کنیم، چون بومی نیست. در صحبت‌های ایشان یک چیز جالبی را که من می‌بینم و خودم روی آن دقت کردم. می‌گفتند اولین قدمی را که باید برداریم این است که بتوانیم از آن قالب‌های خودمان خارج شویم. این خیلی خوب است. من نکته‌ی خیلی جالبی را در این حرف دیدم؛ اینکه اول سعی کنیم خودمان را بشکنیم که همان فکرکردن است که من هم در آن جلسه همین را گفتم، یعنی از آن غرور آدم کم می‌کند و می‌پرسد حال من چه هستم؟ چه کاره هستم؟ به کجا رسیدم؟ چه کار می‌خواهم بکنم؟ و هدف‌های من در زندگی چیست؟ این از قالب خارج شدن را، در این مورد به شدت پسندیدم و فکر می‌کنم یک نکته‌ای بود که باید به صحبت‌های من ضمیمه می‌شد.

اما اینکه ایشان مطرح کردند این روش بومی نیست، یک نکته‌ای را می‌خواهم اضافه کنم. چون این صحبت با صحبت اولیه‌ی ایشان در تناقض است. بومی بودن به معنای داشتن

قالب است. هیچ‌کس نمی‌تواند این را انکار کند، وقتی ما بومی هستیم و می‌گوییم ما بومی داریم، یعنی من یک آدمی هستم که یک‌سری اصولی را در زندگی خودم داریم و حاضر هم نیستیم تحت هیچ شرایطی آن اصول را تغییر بدهیم. حتی اگر هم بدانیم آن اصول اشتباه است، حاضر به تغییر نیستیم، چون فکر می‌کنیم که نیاکان ما درست رفتار کردند. آیا فرعون هم همین رفتار را با موسی نکرد؟ آیا فرعون هم زمانی که موسی برایش استدلال آورد و صحبت کرد، خدا را برایش معرفی کرد، از جهان و دنیای آخرت صحبت کرد، آیا فرعون هم همین‌کار را نکرد؟ نگفت ما بر اساس نیاکان خودمان و گذشتگان خودمان رفتار می‌کنیم؟ اشکال جامعه‌ی ما الآن این است که شاید ما در خیلی علوم پیشرفت کردیم یا ما فرهنگ بسیار غنی‌ای داریم و خیلی چیزهای دیگر، ولی اصولاً در یک مورد و آن هم از لحاظ بین‌المللی شدن ما به شدت در فقر هستیم. یعنی نمی‌توانیم بگوییم ما یک جامعه‌ی بین‌المللی هستیم که حاضریم هرگونه الگوی مثبتی از دنیا را بپذیریم. ما اول نگاه می‌کنیم ببینیم این الگوی مثبت از چه کشوری دارد عرضه می‌شود! این خودش یک مانعی برای پیشرفت است. شما زمانی که می‌خواهید پیشرفت کنید، اول مانع‌ها را کنار می‌زنید، با دید خودتان مثبت منفی‌ها را نگاه و سپس انتخاب می‌کنید؛ بدون اینکه ببینید از چه کشوری یا از کجا می‌آید. وقتی الگو مثبت است، مثبت است. عقل و فطرت شما وقتی می‌گوید این خوب است، پس خوب است و دیگر شما نمی‌توانید بگویید که چون فلان کشور آمده و پیاده‌سازی‌اش کرده و چون من نیاز به الگوهای بومی دارم، باید ببایم این را قبول کنم یا مثلاً ردش بکنم.

به نظر من بومی بودن به معنی قالب داشتن است. قالب داشتن هم باعث می‌شود که آدم پیشرفت نکند. ما باید سعی کنیم یاد بگیریم بین‌المللی شویم؛ فکر ما باید بین‌المللی کار بکند. استدلالی که دارم این است که در یک موضوع مشخص، ما کشور آمریکا را مطرح کردیم، در موضوع‌های دیگر چگونه؟ در سخت‌کوشی ژاپنی‌ها سرآمد دنیا هستند. هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که یک ژاپنی بیشتر از چند نفر در کشور خیلی قوی دیگر کار می‌کنند. آمریکایی‌ها هم از لحاظ سخت‌کوشی جلوی ژاپنی‌ها کم می‌آورند. از لحاظ دیسیپلین و انضباط کاری آلمانی‌ها برترند؛ یعنی این باز یک نکته‌ی مثبت است. از لحاظ فلسفه و سیاست فرانسوی‌ها در دنیا سرآمد هستند؛ دانشگاه‌های فلسفی و سیاسی فرانسوی‌ها را نگاه بکنید. از لحاظ هنر و معماری ایتالیایی‌ها سرآمد هستند. ما باید برویم از آنها یاد بگیریم یعنی این نشان می‌دهد که ما می‌توانیم الگوهای مثبت را از سراسر دنیا جمع کنیم و بیاوریم. می‌توانیم رنگ و لعاب کشور خودمان و آن چیزی هم که در کشور

خودمان داریم و در فرهنگ‌مان داریم به آن بدهیم، ولی اینکه ما کلاً این روش‌ها را انکار کنیم و بگوییم که من نمی‌پسندم چون بومی نیست، این یعنی قالب و یعنی تناقض با حرف اولیهی خودمان که می‌گوییم از قالب خودمان باید خارج بشویم و باید از خودمان پرسش بکنیم و بررسی کنیم که می‌خواهیم چه کار کنیم. چون زمانی که شما از خودتان می‌پرسید به نواقصی می‌رسید که شاید در فرهنگ خودتان هم به جوابش نرسید به یک سری نواقصی می‌رسید که شاید لازم باشد کتاب‌هایی را بررسی کنید. شاید این قدر وقت بگذارید و بروید کتابخانه‌ی ملی، فرهنگ‌های دیگر را مطالعه کنید و ببینید آنها در فرهنگ‌های خودشان چه کار کردند که باعث شده کشوری رشد کند.

می‌توانم مثالی بزنم. یک تفکر بین‌المللی که همه چیزهای مثبت را بر می‌دارد، همین کشور آمریکا است. مثال عملی هم این است، کسی تا حالا مهر سلطنتی کشور ایالات متحده را دیده؟ نماد مهر سلطنتی این کشور شامل چهار نماد است که از چهار فرهنگ دنیا اقتباس شده: فرهنگ یونان، فرهنگ مصر باستان، فرهنگ ایران باستان و فرهنگ یهود. ستاره‌ی داوود به عینه در این مهر دیده می‌شود؛ عقاب نشان سلطنتی هخامنشی در این مهر دیده می‌شود؛ در پشت مهر - چون مهر سلطنتی به شکل سکه است - یک هرم از اهرام ثلاثه دیده می‌شود. یعنی نمادها را استفاده کردند، به انضمام اینکه اگر دقت کنید در قسمتی از تصاویری که در مهرهای سلطنتی استفاده می‌شود، سردر کنگره‌ی آمریکا هم دیده می‌شود که سر در کنگره‌ی آمریکا از فرهنگ یونان باستان و از معبد خدایان یونان و سنای روم اقتباس شده است. یعنی از تمام فرهنگ‌های دنیا استفاده کردند. در این کشور صراحتاً می‌گویند که سنای ما براساس سنای یونان پایه‌ریزی شده است؛ یعنی فرهنگ دموکراسی را از آنها گرفتند و خودشان هم می‌گویند. می‌گویند ما یک سری از [دستاوردهای] فرهنگ [ی] را از ایران گرفتیم؛ مثل فرهنگ بانکداری. این نشان می‌دهد که اقتباس را چقدر خوب انجام می‌دهند.

ما باید تفکرمان را بین‌المللی کنیم. ما چیزهای خیلی خوب داریم. ما اولین چیزها را در دنیا داریم، اولین پست، اولین سکه، اولین دولت، اولین بایگانی، اولین بانکداری و اولین حقوق باننشستگی را در دنیا داریم. بنابراین، اول باید چیزهایی که خودمان داریم را تقویت کنیم؛ دوم، از دیگران هم چیز مثبت را یاد بگیریم. باید قبول کنیم از دنیا عقب هستیم (اگر بخوایم فرافکنی نکنیم). این عقب‌افتادگی نباید جبران شود؟ وقتی ما می‌خواهیم عقب‌افتادگی را جبران کنیم، قاعدتاً باید در راستای آن تلاش کنیم و بدون راهکار نمی‌شود این کار را انجام داد. این یک امر حتمی در دنیا است. راه‌حل‌ها را ما

نمی‌آفرینیم، کسانی که این راه را رفته‌اند و به موفقیت رسیده‌اند، آن راه‌حل‌ها و رویکردها را ارائه می‌کنند.

مشارکت‌کننده‌ی دوم

من در ارتباط با همان بحث اصلی خودمان که «باب بگشا» و دید استراتژیک هست، نکته‌ای طرح کنم. در بررسی استراتژی خدا در روند پروژه‌های مشترک خدا با انسان‌هایی که در تاریخ در مدارهای برتر قرار گرفته‌اند - چون ممکن است انسان‌های برتر دیگری هم بوده‌اند که در تاریخ نیامده‌اند - [این انسان‌ها] به صورت الگو مطرح می‌شوند. این الگوهایی که مطرح می‌شوند شائبه‌ای برای انسان ایجاد می‌کند که من باید [الزاماً] همانند موسی باشم؟ این که من مانند موسی باشم، چند جنبه‌ی متفاوت دارد؛ یکی اینکه ممکن است خیلی ساده‌انگارانه تلقی بشود که من در هر موقعیتی رسیدم، یکی به من برخورد کرد، مثلاً گفت که تو فلان روز فلان کار بد را انجام دادی، من می‌گویم بین من الآن موسی هستم و این فردی که جلوی من قرار گرفته، فرعون است! یعنی یک ارزش‌گذاری بکنم. من الآن باید جواب او را بدهم؛ بله در آن زمان کار بد کردم، چون جاهل بودم و الآن می‌آیم کار خوب می‌کنم و مثلاً باندسازی نمی‌کنم. این به معنی این هست که من درس بگیرم از اینکه موسی چگونه در موقعیت‌هایی که قرار گرفته، توانست آن استعدادها را بالقوه و ارتباط‌هایی که با خدا داشت، را بالفعل کند. این درس گرفتن نباید این تلقی را برای ما پیش بیاورد که یک هم‌سانی و یا یک هم‌شکلی وجود دارد.

به نظر من ما آدم‌ها یک‌سری همسانی‌ها با هم داریم که کلاً این همسانی که ما آدم‌ها باهم داریم رشته‌ی تاریخ و رشته‌ی همه‌ی انسان‌ها را با هم پیوند می‌دهد. ما در موقعیت‌های متفاوت و در تاریخ‌های بسیار متفاوت، حتی به طوری که نه تنها زبان همدیگر را نمی‌فهمیم، هیچ درکی از زندگی همدیگر نداریم، با این حال [این همسانی‌ها] همه‌ی ما را مشترک و انسان می‌کند. فکر می‌کنم آن چیزی که ما را انسان می‌کند، همان است که در رابطه‌ای که در دین تعریف می‌شود می‌گویند رابطه‌ی مخلوق بودن با آن خالق اصلی. حال کسی می‌تواند اسم روی [این رابطه‌ی خالق و مخلوقی] بگذارد یا نگذارد؛ کسی به شناخت می‌رسد و می‌گوید خدا، یکی هم به شناخت نمی‌رسد. این هم به معنی درجه‌بندی نیست، در موقعیتش قرار نگرفته، اسمش را شاید خدا نگذارد، شاید چیز دیگری بگذارد.

آن چیزی که همه‌ی ما را با هم هم‌سان و یک‌شکل می‌کند، یکی آن آزادی است که در درون همه‌ی ما هست و یکی آن عدالت و عزت‌نفس است و همه‌ی صفات عالی‌تری دیگر. وقتی ما مخلوق خدا هستیم، وقتی که خدا می‌گوید «ما از روح خودمان در شما دمیدیم»، پس همه‌ی آن نکات عالی و برتری که در خدا هست، در ما هم هست. اینکه در موقعیت‌های متفاوت و در انتخاب‌های متفاوت‌مان، ما اینها را پس می‌زنیم، به یک حدی می‌رسیم که این حد کوچک ما می‌شود، و این یک مسأله‌ی جداست. خدا هم بارها در قرآن گفته که موقعیت‌های بد را ما برای شما نمی‌سازیم، خودتان برای خودتان می‌سازید و یک جاهایی گفته که ولی وقتی یک خیری به خودتان می‌رسد می‌گویید که این خیرها از خودمان بوده، در حالی که این خیرها از ما [خدا] بوده است! این به معنای آن نیست که خدا می‌خواهد کار ما را بی‌ارج و ارزش کند یا بگوید که شما هیچ چیز نیستید! خدا خودش به ما کرامت داده، مثلاً خودش آیه می‌آورد که شما خلیفه‌ی من هستید، کرامت دارید؛ نمی‌خواهد کار ما را بی‌ارج و ارزش کند، بلکه بیشتر معنی‌اش این است که این کارهای خیر و خوبی، نتیجه‌ی همان خوبی خود ما هست که اینها را از اول در انسان قرار داده است. یعنی این‌طور نیست که خدا در بزنگاه‌ها وارد شود و بگوید که من الآن این خوبی را برای شما انجام دادم! نه بی‌شک ما هم در آن دخیل بودیم، منتها در انجام بدی‌ها [مسأله متفاوت است]. از این نظر که من فکر نمی‌کنم که خدا در بدو امر، بدی را آفریده باشد؛ ما در موقعیت‌های متفاوت‌مان، دائم بدی‌ها را بزرگ می‌کنیم و یک کاری می‌کنیم که آنها به فعلیت برسند. بدی‌ها را ما به فعلیت می‌رسانیم. این موقعیت‌های ما هستند که باعث می‌شوند ما در مواجهه با انتخاب‌های خیر و شر قرار بگیریم. همین موقعیت‌های ما هم هست که ما را متفاوت از همدیگر می‌کند.

۱. «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹؛ ص: ۷۲).

۲. «مَا أَصَابَكُ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ»: «هر چه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست» (نساء: ۷۹).
 «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»: «و چون انسان را آسیبی رسد، ما را فرامی‌خواند سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم می‌گوید: «تنها آن را به دانش خود یافته‌ام». نه چنان است، بلکه آن آزمایشی است، ولی بیشترشان نمی‌دانند» (زمر: ۴۹).

من یک موقعیتی دارم که هیچ‌وقت موسی آن موقعیت را نداشته و من نمی‌توانم بیایم با خودم فکر کنم که اگر موسی اینجا بود چه می‌گفت؟ شاید توجه به این موقعیت‌های متفاوت ما، این مبحث را یک مقدار روشن می‌کند که بومی بودن ما به این معنی نیست، که می‌خواهیم روی آن پافشاری بکنیم. نه؛ چیز برتر از ما چیز ویژه‌ای نیست؛ چیز ضعیف‌تری هم نداریم. ما در این موقعیت قرار گرفتیم؛ در این موقعیتی که الآن هستیم. اینجا یک کشور جهان سوم است همه هم می‌دانیم و شرایطش را درک می‌کنیم. یکی هم در موقعیت دیگری هست. این است که این موقعیتی را که داریم به رسمیت بشناسیم و نخواهیم فرافکنی کنیم. این موقعیت را داریم؛ آن را به رسمیت بشناسیم، بر مبنای همین حرکت کنیم، در همین موقعیت انتخاب‌های خوب و بدمان را انجام دهیم تا اینکه آن بدی برطرف شود. حال برطرف شدن هم حتماً به این معنی نیست که حل شود و از بین برود و ما از روی آن رد شویم. الآن بعضی از مددکاران اجتماعی به این نتیجه رسیده‌اند که مثلاً حتی به آن معتادی که به ظاهر در یک موقعیت بدی قرار گرفته است، نباید بگویند که حتماً تو تا ترک نکنی نمی‌توانی زندگی کنی! نه؛ خیلی وقت‌ها می‌گویند با همین اعتیادی هم که داری، زندگی‌ات را بکن؛ چرا بقیه‌ی زندگی‌ات تحت‌الشعاع قرار بگیرد و در آنها به اعمال زشتی دست بزنی؟ وقتی با اعتیاد که درجه‌ی انسانیت آدمی را مختل می‌کند می‌توان این گونه برخورد کرد، سایر مسائل که جای خود دارند. با بقیه‌ی مسائل هم باید کنار آمد و با آن زندگی کرد، اما نه به معنا که باید بی‌خیال آن مسائل بشویم، ولی باید [با همان مساله] جلو برویم.

هدی صابر: فکر می‌کنید اندازه‌ی ما خیلی پایین‌تر از موسی است؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: اصلاً حرفِ بالا - پایین نیست؛ بالا و پایین معنی ندارد. من با شما متفاوتم، شما با من متفاوتید. ضمن اینکه ما با هم هم‌سانی قابل توجهی داریم که آن همسانی و هم‌شکلی ما همان مخلوق بودن و آزادی‌ای است که در ما هست. نمی‌خواهیم برویم به آزادی برسیم! آن [استعدادها و ویژگی‌های جاری را باید] برویم به فعلیت برسانیم.

هدی صابر: روی حد و اندازه‌ی خودمان، که مشکلی نداریم؟ با آن حد و اندازه چه باید کرد؟ بحث ما این است موسی خودش است، ما هم خودمان هستیم. ما هم که نمی‌خواهیم خودمان را جای کس دیگری بگذاریم. واقعیت‌مان این است؛ با واقعیت‌های‌مان الآن چه

کار باید بکنیم؟ یک دفعه یک بحث اینجا آوردید و مسالهی «سرمایه» را مطرح کردید.^۱ این اندازه‌ی ما چه نسبتی با آن «سر» «مایه» دارد که مرتبه‌ی قبل مطرح شد؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: من فکر می‌کنم آن [سرمایه] را دقیقاً داریم. می‌خواهم این را بگویم که ما نباید دنبال چیزی بیرون از خودمان بگردیم. خواندن ما از تاریخ، قرآن، طبیعت به این معنی نیست که ما داریم جدای از خودمان می‌گردیم. نه؛ همان‌طور که ما یک تکه از هستی هستیم، آنها [انسان‌هایی مانند موسی] هم یک تکه از هستی هستند؛ ما از هم جدا نیستیم، اگر جدا نبودن‌مان را بپذیریم، از ظرفیت‌های همدیگر بهتر می‌توانیم استفاده کنیم.

هدی صابر: با همین تبصره‌ها، با لحاظ کردن اندازه‌های خودتان، به نظر شما چه طرح مشترکی را می‌توانید متناسب با امروز و ضرورت‌ها و نیازها با «او» پیش ببرید؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: فکر نمی‌کنم آن چیزی باشد که من بخواهم اصلاً شبیه این باشد که بخواهم بیایم از یک جا شروع کنم که «به نام خدا از اینجا این طرح را با خدا پیش می‌بریم...»، یا اینکه من بخواهم تصمیم‌گیری خاصی بکنم، یک بزنگاهی یک تصمیم بزرگ بگیرم، یک تحولی در من رخ دهد؛ فکر نمی‌کنم این‌طور باشد، چه برسد به اینکه بگویم می‌توانم یا نمی‌توانم. من فکر می‌کنم همین نقطه‌چین‌های ریزی که در زندگی ما هست، هر لحظه من می‌توانم اینجا بنشینم یا ننشینم، می‌توانم الآن اینجا را خراب کنم یا نکنم؛ همین [انتخاب‌های] کوچک را که متفاوت انجام بدهیم، می‌توانیم به آن بدی فائق بیایم. مسلماً من کم‌کم به مسیرهای بزرگ‌تر هم می‌روم که بتوانم پروژه‌ی بزرگ‌تری با خدا تعریف کنم.

هدی صابر: آن مشترکاتی که می‌گویید مثلاً چیست؟ مهمترین مشترک ما چیست؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: مشترک ما نیل به حرکت است، نیل به آزادی است، نیل به فرآوری و غیره.

۱. اشاره‌ی شهید صابر به بحث ارائه‌شده توسط همین مشارکت‌کننده در نشست هجدهم (داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۱)) به عنوان مشارکت‌کننده‌ی اول می‌باشد.

هدی صابر: فکر می‌کنی از رهگذر این بحث‌ها، هر کدام از ما به حرکت متناسب خودمان می‌رسیم؟

مشارکت‌کننده دوم: من فکر می‌کنم [این مساله امکان‌پذیر است، اما] نه به خاطر صرفاً بحث. خود بحث خیلی مفید است و ما می‌توانیم از آن به عنوان یک درس استفاده کنیم؛ به این صورت که بگوییم اینجا این‌گونه بود، ما هم می‌توانیم باشیم یا نباشیم و مثلاً یک سری از موقعیت‌ها برای مان شفاف و روشن شود. بیشتر به خاطر تلنگرهایی که [بحث به ما] می‌زند، به خاطر همین که هر بار یک صفتی از خدا می‌آید پررنگ و مشخص می‌شود، [این بحث‌ها مفید هستند]. یک آینه‌ی کوچک از هر صفت خدا مسلماً باید درون من هم وجود داشته باشد؛ این تلنگری که می‌زند بزرگ‌ترین چیزی است که باعث می‌شود من به خودم برسم که این استراتژیست بودن در من هم هست. پس اگر یک کاری کردم که واقعاً یک کار بزنگاهی بود، اینجا به خودم برمی‌گردانم با توجه به این بحث که مطرح می‌شود.

هدی صابر: پس ما هم به این ترتیبی که شما می‌گویید با «او» هم مشترکات جدی‌ای داریم؟

مشارکت‌کننده دوم: من فکر می‌کنم با «او» بیشترین مشترکات را داریم؛ چون بالاخره «او» خالق ماست و خودش گفته که از روح خودمان در شما دمیدیم. حال اینکه ما چقدر از «او» فاصله داریم، دیگر مساله‌ی خودمان است. متشکرم.

مشارکت‌کننده سوم

هدی صابر: دوست‌مان [که در ادامه در بحث مشارکت می‌کند] اینجا حضور خیلی فعالی ندارد و به تناوب می‌آید. یک مقداری هم کم‌حرف و درون‌گراست. چند بار هم قول داده اینجا بحث بیاورند؛ ما هم الآن می‌خواهیم او را در رودربایستی قرار بدهیم. این بحث‌هایی که اینجا می‌شود به نظرت چقدر واقعی است؟ فکر می‌کنی تخیلی است یا می‌توانیم با واقعیتش ارتباط برقرار کنیم؟ بالاخره آن خروجی را خواهد داشت که ما خودمان را پیدا بکنیم در حد خودمان - نه متوهم باشیم نه خودکم‌بین - بتوانیم مثلاً یک پروژه‌ای را تعریف کنیم که این پروژه تعیین‌کننده‌ی یکی از مسائل پیرامون‌مان باشد. این‌طور نگاه می‌کنید؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: عرض سلام دارم خدمت دوستان و سال جدید را هم تبریک می‌گویم. از شما هم تشکر می‌کنم که محبت کردید و من را دعوت کردید. سوالی که فرمودید این بود که آیا این بحث‌ها برای زندگی در اجتماع کاربرد دارد یا نه؟ من فکر می‌کنم که کاربرد دارد از این بابت که وقتی ذهن و فکرم درگیر یک مسأله‌ای می‌شود سعی می‌کنم در اجتماع مصادیقش را برای خودم پیدا کنم؛ یعنی این از غفلت برای من بهتر است. آن موقع هم که دور بودم یا سعادت نداشتم یا به هر دلیل دیگری که نتوانستم بیایم واقعاً این کمبود را در وجودم حس می‌کردم.

هدی صابر: آن کارهایی که خودت می‌کنی به نظر خودت یک پروژه‌ی کوچک حساب می‌شود چشم‌اندازی داشتی؟ هدف‌دار است یا مثلاً از سر دل است؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: این کارهایی که انجام شده مثلاً از فیلم مکتوب‌سازی‌ها یا عکس‌گرفتن‌ها یا نوشتن یا درس خواندن یا آموزش دیدن یا هر چیز دیگر، دو گونه هدف در ذهنم برای‌شان متصور هستم. یکی هدف‌های مقطعی و کوتاه‌مدت، مثلاً اینکه این مسیر را طی می‌کنم اینجا می‌آیم، که این خودش یک هدف کوتاه است. اما این هدف‌های کوتاه‌مدت، اگر که یک هدف بلندمدت داشته باشد، مطلوب می‌شود. مثل کوهنوردی که می‌خواهد کوه برود. ما وقتی با بچه‌ها کوه می‌رویم، ممکن است در یک قسمت از مسیر حتی به شرق برویم یا به غرب برویم، ولی مهم این است که آن هدف اصلی کجاست؟ اگر ببینیم که در این مقطع تصمیم می‌گیرم که از جهت شرقی صعود کنم که سقوط نکنم و مثلاً بتوانم این دیوار را دور بزنم یا این مسیر را طی کنم تا این نقاب برفی مرا با خودش پایین نبرد، درست است که در ظاهر [از طی کردن مسیر اصلی] منحرف شده‌ام، ولی هدف کلی این است که به قله برسد و این مطلوب است. امیدوارم که بتوانم چنین سعادت‌ی داشته باشم که هدف‌هایم با توجه به رویکرد به هدف غایی و متعالی درست باشد.

هدی صابر: حوزه‌ی فعالیت خودت را چگونه تعریف می‌کنی؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: مسائل اجتماعی؛ بیشتر مسائلی که فکر می‌کنم به گونه‌ای دردهای ریشه‌ای جامعه است مخصوصاً در بحث آموزش. واقعاً خیلی از بحران‌هایی که خودم دارم و دیگران دارند و اجتماع ما دچارش است، در بحث آموزش و سیستم آموزشی است. وقتی که این مسائل را می‌بینیم، اگر یک مقدار وجدانم درد بگیرد، سعی

می‌کنم به آنها عمیق‌تر بپردازم. همیشه هم نشان داده برای خودم خوب بوده و اصلاً احساس می‌کنم که همان‌طور که در مورد موسی بحث شد، هر مسأله‌ای که برای آدم پیش می‌آید، به آدم امتیاز می‌دهد [و تجربه‌ی مثبتی بر انسان می‌افزاید]. همیشه فکر می‌کنم که خدا این قدر محبت و صفا دارد که حتی اگر بخواهی چموشی کنی و دستت را به «او» ندهی، «او» دست تو را می‌گیرد و می‌گوید: «بیا؛ من با تو کار دارم» و دائم می‌خواهد کمک کند که این کوه را بالا برویم.

هدی صابر: فکر می‌کنی خدا چقدر به آموزش بها می‌دهد؟ مصادیق آن چیست؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: من فکر می‌کنم خدا خودش معلم اول و آخر هستی است. اول معلم، خود خداوند است و مصادیق آن هم رسولان و پیامبرانی است که فرستاده.

هدی صابر: در ارتباط با ما چطور؟ رابطه‌ی آموزشی‌ای که با ما برقرار می‌کند، چیست؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: یکی از رابطه‌های آموزشی که فکر می‌کنم خدا با من برقرار می‌کند، بحث خوردن سنگ به سرم یا خوردن سرم به سنگ است. وقتی که با یک مسأله‌ای برخورد می‌کنم و آسیب می‌بینم و به فکر فرو می‌روم که چرا این اتفاق افتاد و از دید سیستمی بخواهیم بگوییم به فیدبک‌ش توجه می‌کنم، این دائم من را توسعه می‌دهد. پیام آن همان مثال ورزشکاری است که وارد میدان شده، یک ضربه خورده، دچار درد شدیدی شده، اگر که به فکر پیشرفت و توسعه باشد، به این می‌اندیشد که من چرا این ضربه را خوردم؟ گاردم باز بود؟ فکر مشغول بود؟ اگر به این فکر کرد، راه را برای تکرار خطا بسته و در نتیجه توسعه پیدا کرده است؛ یعنی حریف سخت‌تری شده و مرتبه‌ی بعد اگر بخواهند به او آسیب وارد کنند، دیگر سخت‌تر می‌توانند این کار را بکنند. فکر می‌کنم با این خطاها و پیگیری‌ها [خدا با ما رابطه‌ی آموزشی برقرار می‌کند].

هدی صابر: فکر می‌کنی این بحث‌ها می‌تواند ما را در حوزه‌های مختلف به یک فعال تبدیل کند؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: اگر بخواهیم این بحث‌ها ما را فعال کند، فکر می‌کنم یک مقدار به فعال‌سازی ذهن نیاز داریم. یعنی این به عنوان ورودی که به ذهنم وارد شد، روی آن یک سری پردازش کنم تا بتوانم یک خروجی بهتری داشته باشم. به خروجی‌ها فکر کنم تا دوباره بتوانم در این سیکل تلاش کنم.

هدی صابر: خودت نکته و بحث دیگری نداری؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: خیلی علاقمندم که بحثی بیاورم و به صورت مکتوب و مصور عرضه کنم. [در حال حاضر نکته‌ای مطرح می‌کنم و] فقط می‌شود به عنوان طرح بحث، طرح مساله روی آن فکر کرد. سال گذشته بنده این سعادت را پیدا کردم که به مراسم حج واجب مشرف شوم. آنجا این را متوجه شدم که واقعاً حج آن چیزی که بلندگوا و تربیون‌ها مطرح می‌کنند، نیست. یعنی یک مراسمی است که برای همین بحث خروج از بحران، حج و موسم حج و فرآیند و پروسه‌ای که در حج برای یک حاجی اتفاق می‌افتد به عنوان یک راهکار اساسی و بسیار بسیار درخور فکر و تأمل است که خداوند ارائه کرده برای خروج من به عنوان یک انسان و خروج ما انسان‌ها از این بحرانی که در آن هستیم. حالا من عرضم این است و خواهش می‌کنم شما هم به آن فکر کنید آیا اصلاً این پروسه‌ی حج می‌تواند ما انسان‌ها را از بحران خارج کند یا خیر؟ و اگر قرار است که خارج کند چگونه؟ باتشکر.

مشارکت‌کننده‌ی چهارم

بحثم در ذیل همین موضوعی است که الآن هم پیش می‌رود یعنی بحث موسی و استراتژی آموزشی می‌گنجد و اینکه ببینیم واقعاً میزان حضور فعالی که خدا در این پروسه داشته چقدر بوده است؛ شاید یک مقدار بحثم پراکنده باشد، چون آمادگی لازم را نداشتم. چند نکته دارم و سعی می‌کنم سریع مطرح کنم.

در سوره‌ی نازعات که آقای صابر هم دفعه‌ی قبل آیاتش را ذکر کردند - آیات ۱۷ تا ۱۹ - خدا به موسی می‌گوید: «به سمت فرعون برو. او طغیان کرده. پس بگو آیا می‌خواهی پاکیزه شوی و من تو را به سوی پروردگارت راه نمایم؟ تا خداترس شوی» و بعد هم آن معجزه‌ها را نشان داد. می‌خواهم بگویم آیا واقعاً انسجامی که خدا در این طرح نشان داده در سیر و حرکت موسی بوده یا نه؟ آیا یک نشانه‌ای در فرعون که موبد بر ادعایی که خدا اول داشته [مبنی بر امکان هدایت و خداترس شدن فرعون، وجود دارد؟]. چون واقعاً [تصویری که خدا از فرعون طرح می‌کند] را موسی به آن شکل نمی‌دیده است. خدا این تلنگر را به موسی می‌زند. آقای صابر ذکر کردند که همان پرسش‌های جدی که واقعاً از جانب فرعون مطرح شد [نشان می‌داده که زمینه و] رگه‌هایی [برای امکان هدایت‌پذیری فرعون] هست. شاید هشت سال پیش بود که با یک سری از دوستان همین سوره‌ی طه را کار می‌کردیم. آنجا این نکته مطرح شد که فرعون وقتی این پرسش‌ها را از موسی

می‌پرسد، پرسش‌ها به قدری سنگین است که موسی در سکوت فرو رفته و انگار یک گسست جدی بین پرسش از موسی و ادامه‌ی وقایع وجود دارد. فرعون می‌گوید تو آدم کشتی، تو فلان کردی. موسی به گونه‌ی دیگری جواب می‌دهد. اگر فضایش درست درک نشود، واقعاً [مساله ایجاد می‌شود]. این پرسش‌ها جدی است.

بحث دیگر، تغییر لحن فاعل در آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره‌ی طه^۱ است. فرعون می‌پرسد که تکلیف مردم گذشته چه می‌شود؟ موسی جواب می‌دهد: «گفت علم آن در کتابی نزد پروردگاران است، پروردگارم نه دچار خطا می‌شود و نه فراموش می‌کند. خدایی که زمین را برایتان آسایشگاه قرار داد و برای شما در آن راه‌ها کشید و از آسمان آبی فرستاد پس با آن انواع مختلف از رویدنی‌ها را بیرون آوردیم بخورید و دام‌های‌تان را بچرانید که قطعاً در این‌ها عاقلان را نشانه‌هایی است. شما را از زمین آفریدیم و در آن بازتان می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرون‌تان می‌آوریم. البته ما همه‌ی آیات خود را به او نشان دادیم ولی آنها را تکذیب کرد و سر باز زد». اینجا یک تغییر فاعل اتفاق می‌افتد یعنی روی صحبت اول فرعون است؛ بعد روی سخن مستقیماً خدا می‌شود. به نظر می‌آید واقعاً فطرت فرعون یک لحظه هماهنگ شده؛ یعنی گویا آن لحن فاعل که دارد تغییر می‌کند، ندای فطرت است؛ همان که «قالوا بلی»^۲ را گفته؛ همان فطرتی که الهی است و گویا یک نشانه‌ی بسیار عمیقی از آن پیمان ابتدایی و پیوستگی با مبداء خلقت، اینجا نشان داده می‌شود. آن تلنگری که خدا به موسی زد که احتمال برگشت [فرعون از مسیر خطا] هست، در این تغییر فاعل رخ می‌دهد؛ یعنی گویا در درون موسی این [حالت] دارد اتفاق می‌افتد.

هدی صابر: همه خسته نباشید.

۱. «قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (۵۱) قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكُكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ ثُبَاتٍ شَتَّىٰ (۵۳) كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ (۵۴) مِنهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنهَا نُخْرِجُكُمْ ثَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا عَائِيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أٰبَىٰ (۵۶)».

۲. اشاره‌ی بیست به عبارت مندرج در آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَسْأَلَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»: «و هنگامی را که پروردگار از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم»».

